

DEVOTED TO ALLAH

Say: " My prayer and my
rites, my living and my dying,
are for Allah alone, the Lord
of all the worlds."

(Surat al-An'am: 162)

Ketabton.com

اللہ
رسول
محمد

HARUN YAHYA

فدائی خدا

نویسنده کتاب که با نام مستعار «هارون یحیی» آثارش را منتشر می‌کند، در سال ۱۹۵۶م در آنکارا متولد شده و دارای تحصیلات در رشته هنر و فلسفه از دانشگاه استانبول است. از دهه ۱۹۸۰م، نویسنده کتابهای بسیاری در زمینه‌های سیاسی، مذهبی، و علمی منتشر کرده است؛ اما آنچه وی را به شهرت رسانده است، نگارش آثار بسیار مهمی است که موجب آشکار شدن فریبهای تکامل‌گرایان گردید و ادعاهای آنان را باطل ساخت و ارتباطات ناپیدای میان داروینیسیم و ایدئولوژیهای خونباری چون فاشیسم و کمونیسم را برملا کرد.

آثار نویسنده در بسیاری از کشورها، از هندوستان تا امریکا، از انگلستان تا اندونزی، از هلند تا بوسنی، و از اسپانیا تا برزیل مخاطبانی یافته است و برخی آثار او به زبانهای انگلیسی، فرانسه، آلمانی، اسپانیایی، ایتالیایی، پرتغالی، اردو، عربی، آلبانی، روسی و... ترجمه شده، در دسترس خوانندگان آن قرار دارد. این آثار که بسیار مورد استقبال خوانندگان در سطح جهان قرار گرفته، باعث گردید که آنها ایمانشان به خداوند را بار دیگر تقویت کنند و بصیرت عمیق‌تری نسبت به اعتقادات خود بیابند. سبک منطقی، صمیمی و قابل فهمی که این کتابها ارائه می‌دهند، به آنها ویژگی خاصی بخشیده، تأثیری مستقیم بر خوانندگانش بر جای می‌گذارد.

آنچنان که گفته شد، کانون اصلی کار نویسنده ردّ مستدل داروینیسیم و ماتریالیسم است که زیر ماسک علمی، به دو افسانه قرن بیستم بدل شده بودند. هدف نویسنده آگاهی‌بخشی به خوانندگان با ترغیب آنها بر این موضوع است که درباره برخی مضامین حیاتی، چون وجود خداوند و یکتایی او بیندیشند و خود با انتشار این اثر، بنیادهای سست و ناتوان و آثار انحرافی نظامهای ضد خدایی را به نمایش گذارده است.

فهرست مطالب

فصل اول :

- هدف مسلمانان از حیات : رضای الهی.....
- تلاش جدی برای رضای خدا.....
- شناخت نفس
- فرار از شرک

فصل دوم :

- در جستجوی بیشترین رضای خدا بودن
- وجدان : کلید رضای خدا
- دوست داشتن بخاطر خدا
- خصوصیات مومن
- فشارهایی که به مومن اعمال میشود

فصل سوم :

- حیات در جمع جاهلان
- چگونگی ارزش گذاری انسان در جمع جاهلان
- کسانی که به مادیات ارزش فراوان قایلند
- اخلاق در جمع جاهلان
- خواستن حیات ابدی
- تعبیر دین در جمع جاهلان

- جهنم : مکان ابدی کسانی که بغیر از خدا به اله های دروغین باور داشته اند
- جنت : مکان ابدی کسانی که فقط رضای خدا را جلب کرده اند

فصل چهارم :

- فروپاشی داروینیسیم

فصل اول :

هدف مسلمانان از حیات : رضای الهی

و خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید. (سوره مائده ، ۱۶)

تفاوت بین مسلمانان و دیگر انسان ها در چیست؟ جواب این سوال ، از جانب شخصی که مسلمان نیست می تواند به شکل های مختلفی داده شود . از جمله ، آنها چنین پاسخ می دهند که در برخی از موارد بین مسلمانان و آنها تفاوت‌های فرهنگی و اخلاقی وجود دارد . و متفاوت بودن " جهان بینی " مسلمانان با آنها ، و یا باور داشتن مسلمانان به برخی از " ارزش ها" در حالی که آنها ، این ارزشها را قبول ندارند را میتوانند در جوابهایشان مطرح کنند . و همچنین می توانند اظهار داشته باشند که بین آنها و مسلمانان فرق های زیادی در جهات متفاوت وجود دارد.

اما در اصل جواب های داده شده ، بیانگر فرق اساسی که موجود می باشد نیست ، بلکه گویای تفاوت هایی است که فقط به چشم دیده میشود . بسیاری از آنها نمی توانند بفهمند در چه جهتی با مسلمانها فرق اساسی دارند . (ذاتاً چون این فرق اساسی را نمی دانند مسلمان نیستند .)

قبل از اینکه از ویژگی اساسی که مسلمان ها را از دیگران جدا می کند صحبت کنیم ، خالی از لطف نیست به این نکته اشاره شود که وقتی می‌گوییم " مسلمان " منظورمان کسی نیست که فقط در شناسنامه اش نوشته شده "مسلمان" . مسلمان لفظی است که : به کسی که به دین خداوند روی آورده داده می شود . از نظر قرآن فرق اساسی که بین مسلمانها و دیگر انسانها وجود دارد این است که مسلمانان به قدرت بی پایان خداوند پی

برده اند . پی بردن به قدرت بی پایان خداوند تنها با تصدیق موجودیت موجود نمی تواند باشد . چنانکه خداوند متعال در قرآن به این واقعیت چنین دقت نظر دارند .

(ای پیامبر ! به مشرکان) بگو: (چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ یا چه کسی مالک [و خالق] گوش و چشمهاست؟ و چه کسی زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می آورد؟ و چه کسی امور [جهان] را تدبیر می کند؟) بزودی [در پاسخ] می گویند: (خدا)، بگو: (پس چرا تقوا پیشه نمی کنید [و از خدا نمی ترسید]؟! آن است خداوند، پروردگار حق شما [دارای همه این صفات]! با این حال، بعد از حق، چه چیزی جز گمراهی وجود دارد؟! پس چرا [از پرستش او] روی گردان می شوید؟! (سوره یونس، ۳۲-۳۱)

و در این آیه کسی که از او سوال میشود شخصی است که وجود خدا را تصدیق کرده و صفات خداوند را قبول داشته ، اما با وجود تمامی اینها ترس از خدا و پناه بردن به خدا را نادیده گرفته و از خدا روی برگردانده. (ذاتا شیطان نیز منکر موجودیت خدا نبوده.)

عظمت و بزرگی خداوند تنها در تصدیق با سخن عبارت نمیشود. مسلمانان کسانی هستند که به بزرگی و عظمت خدا پی برده و از "خدا" ترسیده، بدو پناه برده و زندگیشان را بر اساس این دو حقیقت پایه ریزی کرده اند. در حالی که دیگران یا از منکران خداوند اند و یا طبق شخصی که در آیه بالا از او ذکر شد وجود خداوند را تصدیق می کنند اما با وجود این ، ترس از خدا ندارند و به خدا پناه نمی برند .

انسانهایی که چنین خصوصیتی دارند بدون لمس خدایی که آنها را بوجود آورده زندگی را ادامه میدهند، آنها اعتنایی بدین ندارند که حیاتشان از جانب چه کسی، و چگونه و چرا شروع شده و ادامه دارد. برای خود در ذهنشان ، هر زمان سعی در تصور خیالی دارند که در آن جایی برای خدا و دین او وجود ندارد. در حالی که قرآن چنین زندگی هایی را بی اساس و تکیه داده به موارد پوچ و خالی میداند که محکوم به فروپاشی و نابودی اند و این مطالب را با کلمات حکیمانه در آیه ۱۰۹ سوره توبه چنین بیان داشته است :

آیا کسی که شالوده آن را بر تقوای الهی و خشنودی او بنا کرده بهتر است، یا کسی که اساس آن را بر کنار پرتگاه سستی بنا نموده که ناگهان در آتش دوزخ فرومی ریزد؟ و خداوند گروه ستمگران را هدایت نمی کند! (سوره توبه ، ۱۰۹)

چنانکه خداوند در آیه شریفه نیز خبر داده ، کسانی که در زندگی صاحب ایمان بشکلی که در قرآن تعریف شده نیستند ، بنای خود را بر لب پرتگاهی فرو ریخته نهاده اند ، تنها هدف آنها از زندگی آسایش در "این دنیا" و داشتن یک زندگی راحت است. برخی از این انسانها ثروتمند شدن را برای خود هدف نهایی قرار داده و برای

رسیدن به این هدف خود از دستشان هر چه بر آید انجام خواهند داد ، و تمام نیروی فکری و قدرت جسمی خود را صرف ثروتمند شدن خواهند کرد. و هدف گروه دیگر از انسانها در زندگی "صاحب اعتبار و معروف شدن" میباشد و اینها نیز همانند گروه قبل برای رسیدن به هدف خود از دستشان هر چه برآید انجام خواهند داد. در مقابل تمامی سختی ها ایستاده و با سعی و تلاش بی وقفه در راه رسیدن به خواسته هایشان فدا کاریها را متحمل میشوند . اما تمامی اینها با مرگ ، نیست خواهد شد . اینها فقط اهداف زندگی دنیوی است . حتی بیشتر این چیزها را ممکن است در حال حیات دنیوی نیز از دست بدهند.

در حالی که مومن آگاه به قدرت و موجودیت خداوند است ، و میداند که خداوند برای چه او را خلق کرده و از او چه میخواهد . و بدین سبب نیز هدف اصلی او در زندگی دنیوی رضای خداوند متعال و بنده صالح و نیکو کار بودن برای خدا می باشد و تلاش و کوشش او در این راستا است . و تمامی راههایی که او را به مقصدش می رساند را با سعی و تلاشی جدی امتحان می کند . و در سایه این تلاش ها پی به رمز و راز مرگ که در دیدگاه دیگر انسانها چیزی جز فروپاشی و از دست رفتن و به پایان راه رسیدن نیست ، پی میبرد . پی میبرد که : مرگ انتها و پایان نیست بلکه ابتدا و شروع ورود به حیات است .

کسانی که مسلمان نیستند ، چنانکه تصور میکنند حیات آنها تصادفی بیش نیست و " خود به خود " بوجود آمده و همچنین میپندارند ، مرگ که پایان دهنده زندگی آنها است نیز " خود به خود " به وجود آمده و زائیده قضا است . در حالی که بوجود آورنده حیات و ممت نیز خداوند است . مرگ نه تنها قضا و یا تصادف نیست بلکه جریانی از خلقت خداوند به همراه زمان و مکان است .

مومنان انسانهایی هستند که می دانند خداوند حاکم بر تمامی چیزهاست و مرگ یک پایان نیست بلکه وسیله ای است برای رسیدن به حیات اصلی (آخرت) و بدیهی است که با در نظر داشتن این حقایق از زندگی مانند دیگران بنای خود را بر " لب پرتگاهی فرو ریخته " نمی نهد . آنها می دانند که صاحب اصلی حیات و ممت و حیات واقعی بعد از مرگ کیست و همچنین چون می دانند که آنها را چه کسی خلق کرده ، تسلیم خدا میشوند . و می بینند که پول ، مقام ، ملک و مال ، زیبایی ظاهری که خداوند خلق کرده و تمام لذات که در این سیستم دنیوی جا گرفته ، راه نجات و سعادت نیست . اینها " سبب " هایی است که در سایه اصول خداوند در مدت زمان محدود میتواند پا بر جا باشد . و کلید سعادت ، تنها در رضای خداست . زیرا خداوند آن دسته را که هم جهت رضای او می باشد به راه راست هدایت خواهد کرد .

و خداوند به برکت آن، کسانی را که از خشنودی او پیروی کنند، به راه‌های سلامت، هدایت می‌کند؛ و به فرمان خود، از تاریکیها به سوی روشنایی می‌برد؛ و آنها را به سوی راه راست، رهبری می‌نماید. (سوره مانده، ۱۶)

مسلمان واقعی کسی است که در پی رضای خدا باشد. و این یک فرق اساسی است که مسلمان را از دیگران جدا میکند. در حالی که مسلمانان دین را راهی میدانند که به وسیله آن رضای خدا را به دست خواهند آورد ولی از نظر تعداد زیادی از افراد، دین اصولی است که به برخی اعتقادهای بشر در خود جای داده و در زندگی آنها دین از جایگاهی برخوردار نیست.

ذاتاً فرق اساسی بین یک مسلمان واقعی و دورویانی که مسلمانی را تقلید میکنند (منافقان) در این زمان آشکار میشود. در آن هنگام که مسلمانان دین را راهی که جهت رضای خدا را نشان میدهد قبول دارند، منافقان آن را به عنوان آلتی که با کمک آن، میتوان منافع و خواسته‌های خود را تامین کنند می‌بینند. در حالی که مسلمانان نماز را همراه با ترس (این ترس از احترام به خدا ناشی میشود) بر پا میدارند. (سوره مومنون، ۱-۲) منافقان برای "خود نمایی" به انسانها (ماعون ۶) نماز را برپا میدارند و درست همانند نماز منافقان پولهایی که در جهت رضای خدا (انفاق) خرج میکنند، نه برای رضای خدا، بلکه برای "خود نمایی" به خلق خداست.

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! بخششهای خود را با منت و آزار، باطل نسازید! همانند کسی که مال خود را برای نشان دادن به مردم، انفاق می‌کند؛ و به خدا و روز رستاخیز، ایمان نمی‌آورد؛ -کار او- همچون قطعه سنگی است که بر آن، -قشر نازکی از- خاک باشد؛ -و بذرهایی در آن افشاندن شود؛- و رگبار باران به آن برسد، -و همه خاکها و بذرها را بشوید،- و آن را صاف -و خالی از خاک و بذر- رها کند. آنها از کاری که انجام داده‌اند، چیزی به دست نمی‌آورند؛ و خداوند، جمعیت کافران را هدایت نمی‌کند. (سوره بقره، ۲۶۴)

تلاش جدی برای رضای خدا

انسانها برای رسیدن به تنها هدفی که در دنیا مد نظر گرفته اند و آن هم به دست آوردن نعمت‌های دنیا میباشد، تلاش خیلی زیادی از خود نشان میدهند. بخاطر ثروت مند شدن، پیدا کردن شخصیت اجتماعی و یا بدست آوردن منفعت‌های دیگر، هر کاری از دستشان بر بیاید انجام می‌دهند. و انسانها بخاطر چیزهایی که در مدت

زمان خیلی کوتاهی میتوانند تمام آن چیزها را از دست دهند (چیزهای بی ارزش) پا در درون میدان مبارزه می نهند. (سوره توبه، ۹)

مومن نیز همزمان با آنها، ولی سعی و تلاش جدی خود را در جهت جلب رضای خدا، بدست آوردن پاداش های بزرگ و بهشت موعود صرف میکند. خداوند در قرآن این صفات مومنان را چنین توصیف میکند:

آن کس که [تنها] زندگی زودگذر [دنیا] را می‌طلبد، آن مقدار از آن را که بخواهیم - و به هر کس اراده کنیم - می‌دهیم؛ سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد، که در آتش سوزانش می‌سوزد در حالی که نکوهیده و رانده [درگاه خدا] است. و آن کس که سرای آخرت را بطلبد، و برای آن سعی و کوشش کند - در حالی که ایمان داشته باشد - سعی و تلاش او، [از سوی خدا] پاداش داده خواهد شد. (سوره اسرا، ۱۹-۱۸)

مومن برای رضای خدا و آخرت "تلاش جدی" نشان میدهد. جان و مال خود را برای رضای خدا "فدا" میکند. پروردگاران در قرآن این صفت مومنان را چنین وصف میکنند:

خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که [در برابرش] بهشت برای آنان باشد؛ [به این گونه که:] در راه خدا پیکار می‌کنند، می‌کشند و کشته می‌شوند؛ این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده؛ و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده‌اید؛ و این است آن پیروزی بزرگ! (سوره توبه، ۱۱۱)

کسی که در راه خدا "جان و مال خود را فدا کرده" در راه رضای خدا نیز، هیچ گونه سختی و مشقت او را تحت تاثیر قرار نخواهد داد. و به هیچ راهی غیر از رضای خدا گام نخواهد نهاد. جسمش و اموال و دارایی هایش را از آن "خود" نمی‌داند که متأثر نفس اماره خود شود. خداوند را صاحب جسم و تمام اموال و دارایی هایش میداند و تمامی اینها (نعمت هایی که خدا به او ارزانی داشته) را آنطور که خداوند میخواهد صرف خواهد کرد.

در این بین حقیقی بودن یا نبودن تلاش وی نیز آزمایش خواهد شد. در راه خدا نباید از چیزی دریغ کند. زیرا منافقان نیز اگر "کوچکترین منفعتی" از این راه بدانند بدست خواهند آورد در آن زمان نه به خاطر رضای خدا بلکه بخاطر بدست آوردن آن "کوچکترین منفعت" نیز که شده باشد، پا در این راه (رضای خدا) خواهند نهاد.

اگر مالی دسترس و سفری سهل باشد ، حتما (منافقان) از تو پیروی میکنند ، ولی آن را پر مشقت (تیوک) بر آنها دور آمده است و بزودی به خداوند سوگند یاد خواهند کرد که اگر می توانستیم یقیناً به همراه شما بیرون می آمدیم (آنان با این اعمال منافانه) خودشان را هلاک می کنند و خداوند می داند که بی شک ایشان دروغ گویند . (سوره توبه ، ۴۲)

در نتیجه ، میزان مومن بودن به اندازه جلب رضای خدا و در این راه از هرگونه فداکاری ابا نداشتن می باشد

مومنان کسانی هستند که " ما آنان را به خصلتی خالص ساختیم که همان ذکر آخرت بود " (سوره ص ، ۴۶) مومن در مقابل رضای خدا انتظار چیزی از خداوند ندارد و تنها امید به رضای خدا و رحمت الهی و بهشت برین را دارد . "هر کس از مرد و زن که کارهای شایسته انجام دهد ، در حالی که مومن باشد آنان به بهشت داخل می شوند ، و به اندازه شکاف هسته خرمایی (به قدر ذره بسیار ناچیزی) مورد ستم واقع نشوند " . (سوره نسا ، ۱۲۴) ."

همانطور که مشاهده کردید تعریفی که خداوند در قرآن کریم از مومن دارد کاملاً آشکار و واضح است . به خداوند و آخرت با " یقین کامل " (سوره لقمان ، ۴) ایمان آورده و بعد در راه خدا " تلاشی مستمر از خود نشان داده و مکانش بهشت موعود میباشد . و کسانی که خدا را عبادتی ناچیز کرده ، و انتظار دارند که نظر خداوند متعال روی زندگی ناچیز دنیوی آنها باشد و بدین وسیله مال و جان خود را در امنیت نگه دارند ، که خداوند متعال در قرآن کریم وضعیت این افراد را چنین وصف میکند :

و کسی از مردم هست که خداوند را با دودلی میپرستد ، پس اگر خیری به او برسد بدان آرام گیرد و اگر بلائی به او برسد روی برگرداند ، در دنیا و آخرت زیانکار است ، این خود زیانکاری آشکار است (سوره حج ، ۱۱)

هدف اصلی مومن آخرت میباشد . خداوند به مومنان در جهان آخرت یک زندگی بی پایان و بی نظیر را وعده داده است . پروردگاران هم چنین وعده زندگی زیبا را در این جهان (فانی) نیز به بنده های مومن خود داده است و اما این بدین معنی نیست که بنده های مومن خدا در این دنیا هیچ گونه سختی و فشار را متحمل نخواهند شد . و تمام سختی ها و مشکلاتی که پیش روی او قرار میگیرد نیز بخشی از امتحانات و مراحل انسان سازی است .

سختی ها و مشکلاتی که مومن با آنها روبرو میشود چنین است که در ظاهر مشکل به نظر می آید ولی هنگامی مومن با رضای درونی در مقابل امر خداتسلیم میشود آن مشکل ، آسان شده و مومن از پس هرگونه سختی هر چقدر هم بزرگ باشد بر می آید . برای مثال : حضرت ابراهیم (ع) وقتی بدلیل ایمان به خدا محکوم شد که در آتش سوزانده شود ، مانند یک مسلمان واقعی با مسئله بر خورد کرده و با اراده ای استوار راهش را ادامه داده و از ایمان به خدا دست بر نداشته و در آتش سوزانده شدن را به جان خریده بود . در آتش سوزانده شدن در نظر انسان عادی سخت ترین شکنجه جسمانی است که ممکن است انسان در زندگی دنیوی محکوم به آن شود . ولی حضرت ابراهیم (ع) از این امتحان الهی با قلبی آرام و روحی زیبا با ایمانی مملو در وجود از این شکنجه وحشتناک که در ظاهر دیده می شد با کمک خدا بدون هیچ گونه آسیبی ، سالم و سربلند بیرون آمد .

(ابراهیم) گفت: پس آیا به جای خداوند چیزی را می پرستید که نه ذره ای به شما سود می رساند و نه به شما ضرر دارد ؟ اف بر شما و بر آنچه به جای خداوند می پرستید ، پس آیا تعقل نمی کنید ؟ گفتند او را بسوزانید و اگر می خواهید کاری انجام دهید خدایان خود (بتان) را یاری دهید - گفتیم ای آتش بر ابراهیم سرد و سلامت باش - و خواستند که بر او نیرنگی زنند ، آنگاه آنان را زیانکارترین (انسانها) قرار دادیم. (سوره ابراهیم ، ۷۰-۶۶)

چنانکه کسانی که بخاطر رضای خدا تمام چیزهایی را که صاحب آن هستند را فدا می کنند بدون دیدن هیچ گونه ضرر و زیانی ، تمام اندوخته های مادی و معنوی آنها به خودشان بر می گردد و تمام اینها در آیات قرآن کریم اینچنین نوید داده شده :

همان کسانی که مردم به ایشان گفتند : مردمان (مشرکین مکه) برای (جنگ با) شما جمع آمده اند پس از آنان بترسید . (بجای ترسیدن) برایمانشان بیفزود و گفتند : " خداوند ما را بس است و چنین کارسازی است" - پس با فضل و نعمت الهی باز گشتند ، در حالی که گزندی به آنان نرسیده بود و همچنان خشنودی الهی راپیروی کردند و خداوند دارای بخشایش بزرگ است - در حقیقت آن شیطان است که دوستداران خود را می ترساند ، پس شما اگر مومن هستید از آنان نترسید و از من بترسید ، و آنان که در کفر میکوشند تو را اندوهگین نکنند ، آنان هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی رسانند . خداوند می خواهد که برای آنان در آخرت نصیبی نگذارد و بر ایشان عذابی بزرگ است - به راستی آنان که کفر را به بهای ایمان خریده اند ، هرگز به خداوند هیچ زیانی نمی رسانند و بر آنان عذابی دردناک است . (آل عمران ، ۱۷۷-۱۷۳)

در نتیجه ، برای مومنی که بدنبال رضای الهی است هیچگونه سختی ، مشکل و ناراحتی وجود ندارد . آن فقط امتحانی است که خداوند در دنیا از مومن به عمل می آورد تا میزان توکل ، صبر و تسلیم در مقابل حق را در او تثبیت کند . ظاهر این امتحانات پر از مشقت و سختی است ولی در باطن مملو از رحمت الهی است . و

همچنین خداوند در قرآن کریم نیز اشاره کرده که به مومن هایش آنچنان سختی‌هایی نشان نمی‌دهد که نتواند مومن از زیر بار سختی آن بیرون بیاید .

خداوند هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند . هر کس هرچه (از کار نیک) بدست آورد به سود او و هرکس هر چه (از کار بد) به دست آورده به زیان اوست ... (سوره بقره ، ۲۸۶)

خداوند به مومنی که ، آنطور که باید بنده مومن بوده و آنچنان که باید از خداوند اطاعت کرده نه در دنیا و نه در آخرت هیچ گونه عذابی را برای او مقدر نساخته است . و برعکس هم در دنیا و هم در آخرت زندگی زیبایی را به او نوید داده است .

[ولی هنگامی که] به پرهیزگاران گفته می‌شد: (پروردگار شما چه چیز نازل کرده است؟) می‌گفتند: (خیر [و سعادت]) [آری،] برای کسانی که نیکی کردند، در این دنیا نیکی است؛ و سرای آخرت از آن هم بهتر است؛ و چه خوب است سرای پرهیزگاران! باغهایی از بهشت جاویدان است که همگی وارد آن می‌شوند؛ نه‌رها از زیر درختانش می‌گذرد؛ هر چه بخواهند در آنجا هست؛ خداوند پرهیزگاران را چنین پاداش می‌دهد! (سوره نحل ، ۳۱-۳۰)

بنده‌هایی که بدون کسب رضای خدا از خود ضعف نشان می‌دهند و در مقابل خداوند تسلیم نمی‌شوند ، بلکه تسلیم هواهای نفسانی خویشند ، خداوند نیز در مقابل رفتارهای پر از خطای این چینی ، عذاب و سختی و مشکلات ، که هشدار دهنده است را به وی می‌فرستد تا اختاری به وی باشد . و در این بین وقتی مومن نیز دچار اشتباهی می‌شود ممکن است از جانب خدا با " سیلی مرحمت " هشدار داده شود و بدین وسیله به خود بیاید و از این موضوع درس عبرت گرفته ، تنبیه شده و توبه کند و اعمال خود را باز نگری کرده و اصلاحات انجام دهد . و منکران در تمام طول مدتی که در دنیا به سر می‌برند از سختی‌هایی که خداوند در راه آنها قرار داده و از بلاها و مصیبت‌ها درس عبرت نگرفته ، چنانکه در آخرت مستحق عذاب شدید ابدی خواهند بود .

شناخت نفس

خداوند در قرآن در رابطه با انسان ، اطلاعات مهمی داده که یکی از آنها " داشتن نفس " است . در عربی نفس به معنای " خود انسان " که می‌توان آنرا هم معنای کلمه " منیت " خواند .

پروردگاران در قرآن کریم اشاره داشته که نفس انسان دو بعد دارد که یک بعد آن انسان را به انجام پلیدی ها
وا می دارد و بعد دیگر آن انسان را به دوری از پلیدی ها امر می کند . که در رابطه با این موضوع در آیه
قرآن چنین می فرماید :

و قسم به جان آدمی و آن کس که آن را [آفریده و] منظم ساخته سپس فجور و تقوا [شرّ و خیرش] را به او الهام کرده
است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده؛ و آن کس که نفس خویش را با معصیت و گناه آلوده
ساخته، نومید و محروم گشته است! (سوره ی شمس، ۷-۱۰)

هما نظوری که در آیات نیز آمد هر انسانی دارای نفس پلید (اماره) میباشد . ولی کسی که بتواند خود را از
پلیدی ها و بدی ها دور و تمیز نگه دارد ، از شر نفس اماره در امان خواهد بود . مومن تسلیم هوای نفسانی
خود نمی شود و بدان شکلی که خداوند امر کرده از هوای نفس اماره دوری می کند . در آیه ۵۳ سوره یوسف
آمده که حضرت یوسف (ع) در رابطه با این امر چنین خبر میدهد که : " و من نفس خود را تیرئه نمی کنم ،
البته نفس به بدی امر می کند ، مگر آنکه پروردگارم رحم کند ، به راستی پروردگار من خطا پوش خطا بخش
است . " و این آیه نشان می دهد که یک مومن در این موارد باید چگونه بیاندیشد و عمل کند .

چون نفس " توانمند به امر پلیدی " میباشد ، مومن همواره باید در مقابل نفس پلید ، هوشیار و آگاه باشد .
نفس اماره هر زمان سعی خواهد کرد تا او را به جایگزین های دنیوی که مخالف با رضای خداست هدایت
کند تا او را از یاد خدا غافل نگه دارد و هر زمان این جایگزین ها را جذاب و وسوسه انگیز نشان می دهد .
مومن فقط در سایه ترس از خدا است که ، گول این خاصیت "گول زننده و گمراه کننده" نفس را نخورده و
خود را از راه راست (رضای خدا) منحرف نخواهد کرد . و دائماً راهی را دنبال خواهد کرد که رضای
خداوند متعال را به همراه داشته باشد . و زندگی اش را با ادامه راه راست به سر خواهد گرفت.

فرار از شرک:

شرک در تعریف خلاصه وار یعنی : در کنار خداوند بعضی از دیگر موجودها را نیز خدا قبول کردن است . با در نظر داشتن این تعریف در اصل ، بعضی از انسانها ، با وجود اینکه در شرک به سر می برند باز هم ادعا دارند که " ما به غیر از خدا ، اله دیگری نمی شناسیم . " این امر ناشی از آن است که آنها هنوز نمی دانند که "شرک" به چه معنایی است . ذاتاً ، همانطوری که خداوند در قرآن به آن اشاره داشته ، که شریکی به خدا قائل می شوند و عده ای از آنها نیز این کار خود را (شریک کردن خدا) را قبول نمی کنند . که خداوند در قرآن خبر از اینگونه افراد نیز داده است .

آن روز که همه آنها را محشور می کنیم؛ سپس به مشرکان می گوئیم: (معبودهایتان، که همتای خدا می پنداشتید، کجایند؟) [چرا به یاری شما نمی شتابند؟!]. سپس پاسخ و عذر آنها، چیزی جز این نیست که می گویند: (به خداوندی که پروردگار ماست سوگند که ما مشرک نبودیم!) (سوره انعام، ۲۲ - ۲۳)

و بدین سان در این مورد کسی نباید به خود اطمینان داشته باشد ، و از ترس مشرک شدن به خداوند پناه برد . چون شرک یک گناه کبیره است و خداوند ، خطاها و دیگر گناهها را اگر هم عفو کند ، هیچ وقت شرک را عفو نخواهد فرمود . و در قرآن چنین می فرماید :

خداوند [هرگز] شرک را نمی بخشد! و پایین تر از آن را برای هر کس [بخواهد و شایسته بداند] می بخشد. و آن کسی که برای خدا، شریکی قرار دهد، گناه بزرگی مرتکب شده است. (سوره نسا، ۴۸)

شرک: "گناه و افترا" ی آنچنان بزرگ است که این چنین آغاز می شود که انسان خصوصیت و قدرتی که فقط عاید خداوند می باشد را در ذهن خود به موجودی که خالق آن موجود نیز خداست ، نسبت می دهد . این در حالی است که خصوصیات موجودات (قدرت ، زیبایی ، ذکاوت و...) به آنها " تعلق " ندارد بلکه خداوند این خصوصیات را برای مدت محدود و گذرای به آنها بخشیده است .

وقتی که ما خصوصیات و دارایی هایی که خداوند به آنها ارزانی داشته را " متعلق " به آنها بدانیم . صفت دارنده که فقط از آن خداست را به آن ها نسبت داده و این یعنی آنها را نیز خدا شمرده ایم . که در نتیجه این عمل موجودات مورد بحث را شریک خدا دانسته و مشرک شده ایم . تنها و تک بودن ذات مقدس پروردگار در قرآن چنین وصف شده است :

بگو: خداوند، یکتا و یگانه است؛ خداوندی است که همه نیازمندان قصد او می کنند؛ [هرگز] نژاد، و زاده نشد، و برای او هیچگاه شبیه و مانندی نبوده است! (سوره اخلاص ، ۴-۱)

چنانکه در آیات بالا نیز مشاهده شد ، خداوند محتاج هیچ چیز نیست ، اما هر چیز ، محتاج وی است . و هیچ چیز همانند او نیست . و درست از زمانی که این حقیقت را انکار کنیم و محتاج بودن موجودات را به خدا فراموش کنیم ، " شرک " آغاز میشود . بعد کم کم از یاد میبریم که تمام هستی در کنترل خداوند است . درست در این هنگام است که اندیشه های خلاف حقیقت ، در رابطه با موجود بودن موجوداتی که محتاج خدا نبوده و این موجودات وابسته به خداوند نیستند ، زاییده می شود . و زمانی که چنین موجوداتی را تصور میکنیم آن زمان است که شروع خواهیم کرد به امداد خواستن از آنها ، جلب کردن رضای آنها و قبول کردن اصول و خواسته های آنها .

در حالی که مومنی که به خدا شرک نمی ورزد ، تمام قدرت و هستی را از آن خدا دانسته و سر تسلیم در مقابل خداوند والا مقام فرود می آورد . خداوند از سخنان مومنین در قرآن کریم چنین خبر داده :

(پروردگار) تنها تو را میپرستیم و تنها از تو یاری میجوییم . (سوره فاتحه ، ۵)

مشرکان نیز در اصل به موجوداتی که قدرت امداد رساندن ندارند روی می آورند ، چون افرادی که به عنوان اله قبول کرده اند مانند خودشان بنده های عاجز اند . خداوند متعال در آیه های قرآن چنین می فرماید :

سپس زمین لرزه آنها را فرا گرفت؛ و صبحگاهان بصورت اجسادی بیجان در خانه‌هایشان مانده بودند. آنها که شعیب را تکذیب کردند، [آنچنان نابود شدند که] گویا هرگز در آن [خانه‌ها] سکونت نداشتند! آنها که شعیب را تکذیب کردند، زیانکار بودند! سپس از آنان روی برتافت و گفت: (ای قوم من! من رسالت‌های پروردگارم را به شما ابلاغ کردم و برای شما خیرخواهی نمودم؛ با این حال، چگونه بر حال قوم بی‌ایمان تأسف بخورم؟!) و مادر هیچ شهر و آبادی پیامبری نفرستادیم مگر اینکه اهل آن را به ناراحتیها و خسارتهای گرفتار ساختیم؛ شاید [به خود آیند، و به سوی خدا] بازگردند و تضرع کنند! (سوره اعراف ، ۱۹۴-۱۹۱)

نتیجه میگیریم که شرک ، هم یک افتزای بزرگ است . هم یک فریب بزرگ است و هم جاهلیت عظیمی است . در آیات قرآن ، خداوند تبارک و تعالی توضیح میدهد که چگونه کسانی که به او شرک می ورزند در بی عقلی بزرگی بسر میبرند :

ای مردم! مثلی زده شده است، به آن گوش فرا دهید: کسانی را که غیر از خدا می‌خوانید، هرگز نمی‌توانند مگسی بیافرینند، هر چند برای این کار دست به دست هم دهند! و هرگاه مگس چیزی از آنها برباید، نمی‌توانند آن را باز پس گیرند! هم این

طلب‌کنندگان ناتوانند، و هم آن مطلوبان [هم این عابدان، و هم آن معبودان]! خدا را آن گونه که باید بشناسند نشناختند؛ خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است! (سوره حج، ۷۴-۷۳)

شرک به صورت های مختلفی ظاهر میشود که با قبول کردن موجودات دیگر به غیر از خدا بعنوان اله و تلاش به جلب رضای آنها کردن، آغاز میشود، که از آنها انتظار مدد داشته و حکم آنها را اجرامیکنند. و چنین میشود که انسان با پای خود به دام میلیونها اله خیالی می افتد. و از بنده های عاجزی همانند خود انتظار یاری دارد. چنانکه انسانهایی را که به خداوند قادر شرک می ورزند، در درون منجلاب و ستم عظیمی به سر میبرند. و خداوند کائنات، این واقعیت را در قرآن کریم چنین خبر داده است.

[به خاطر بیاور] هنگامی را که لقمان به فرزندش -در حالی که او را موعظه می‌کرد- گفت: (پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است.) (سوره لقمان، ۱۳)

یاد آوری کردن این مطلب نیز خالی از لطف نیست که انسان اسباب ستم را خودش به خودش فراهم میکند. چنانکه در آیت الهی نیز اشاره شده:

خداوند هیچ به مردم ستم نمی‌کند؛ ولی این مردمنده که به خویشتن ستم می‌کند! (سوره یونس، ۴۴)

فصل دوم :

در جستجوی بیشترین رضای خدا بودن

مومن کسی است که از شرک و رزیدن به خداوند یگانه پرهیز کرده ، از معبودهای خیالی انتظار مدد نداشته است ، هدف او جلب کردن رضای خدایان خیالی نبوده و از زندگی کردن در زیر سایه ی آن (خدایان دروغین) دوری جسته است . او فقط بندگی خدا را می کند . جستجو گر رضای خداست . و همانطور که قبلا اشاره کرده ایم او با نشان دادن " تلاش جدی در راه خدا " سعی خواهد کرد فقط رضای خدای بی همتا را جلب کند .

هر چه قدر بتوانیم رضای خدا را بیشتر جلب کنیم ، نشانگر آن است که توانسته ایم " سعی جدی تر " در راه خدا داشته باشیم . مومن از میان چند کار مشروعی که پیش رویش قرار می گیرد باید آن کاری را انتخاب کند که امید دارد بیشترین رضای خدا در آن است . در جستجوی بیشترین رضای خدا بودن را می توان بطور خلاصه چنین توضیح داد .

تمام حیات مومن باید در " محدوده امورات حلال " سپری شود . حرام ها آشکارا مشخص شده و تعدادشان اندک است . به غیر از این حرام ها ، تمام اعمال و افعال در محدوده امورات حلال می باشد . در کنار این ، آنچه بر عهده مومن می باشد این است که از محدوده امورات حلالی که خداوند امر کرده با عقل و " بصیرت " بهره برد ، که این تسلیم شدن در برابر رضای خداست .

در این رابطه ، موضوع " انفاق " (صرف کردن مال در راه خدا) یک نمونه خوب میتواند باشد . مومن " جان و مال " خود را به خداوند بخشیده است و تمام امکاناتی را که در دست دارد را به شکلی که در شان جلب رضایت خداوند تعالی است ، صرف می کند . اما درست در هنگام انجام این کار ممکن است جایگزین

های دیگری نیز پیدا شود. برای مثال: ممکن است در اختیار او مقدار زیادی پول وجود داشته باشد و او می تواند با این پول برای خود لباس های نو خریداری کند، این حقی حلال و کاملاً مشروع میباشد که سرو وضع خود را مرتب کرده و پاکیزه و شیک باشد و این کار او با رضایت خدا نیز منافات ندارد. اما او می تواند پول خود را در راه دیگری که رضایت خدا را می تواند به همراه داشته باشد، خرج کند. برای مثال این مبلغ را می توان به فقیری که از وضعیت مالی مساعدی بر خوردار نیست و با سختی زندگی را میگذراند، ببخشد "انفال کند" که این کار او مسلماً رضایت خداوند بزرگ را خیلی بیشتر به همراه خواهد داشت. در چنین وضعیتی هایی که پیش می آید، انسان باید به صدای وجدانش گوش داده و آن کاری را انجام دهد که لازم تر است.

نمونه ای دیگر نیز میتوان مطرح کرد: مومن با "امر به معروف و نهی از منکر" و با توضیح دادن دین خدا موظف است یک مجادله فکری را با نادانانی که روی زمین هستند شروع کند. رضای خدا را با به دوش گرفتن این وظیفه می تواند به دست آورد. ممکن است در کنار این اعمال، کارهای دیگری نیز وجود داشته باشد که لازم است به آنها عمل کنیم. در این زمان است که نباید دچار اشتباه شده و تصور کنیم که انجام یک وظیفه کافی است و با انجام یک عمل، وظایفی را که بر دوشمان نهاده شده را به پایان رسانده ایم. و با قناعت بدین دلایل از انجام اعمال دیگری که به ما امر شده کوتاهی کنیم.

بیاید این مسئله را با مثالی واضح تر توضیح دهیم: مرد موظف به تامین مایحتاج خانواده است. و وظیفه برقراری امنیت و بر طرف کردن احتیاجات مادی بر عهده وی میباشد، اما او نمی تواند با بهانه قرار دادن این مسئولیت، بگوید آنچه وظیفه من بود انجام دادم و کاری به وظیفه ای مانند امر به معروف و نهی از منکر و از این قبیل وظایف ندارم. البته که چنین افکار و اعمالی شایسته یک مومن نیست.

در اصل، اگر کمی بیاندیشیم، متوجه می شویم که تحت تاثیر "نفس" می باشد که چیزی را انتخاب میکنیم که از ارزش های معنوی کمی برخوردار است. نفس ما را به انتخاب کم ارزش ها در مقابل خدا و او می دارد، در حالی که در محضر خداوند چیزهای با ارزش فراوانی وجود دارد و این انتخاب غلط، ناشی از آن است که انسان سهمی هم به نفس خود قائل است. اما در اصل باید صد در صد منفعت برای رضای خدا در نظر گرفته شود و کوچکترین سهمی از منفعت، به نفس اختصاص داده نشود. اگر در کاری نود و نه در صد رضای خدا و فقط یک در صد رضای نفس در نظر گرفته شود، آن عمل در درگاه خداوند قبول واقع نمی شود. زیرا این بدان معناست که انسان نفس خود را شریک خدا قرار داده است. شرک اگر یک در صد هم باشد، برای بی تاثیر کردن عمل، کافی میباشد.

و صفت کسانی که در عملی خداوند را با دیگر چیزها سهیم می کنند ، یعنی هم زمان با خدا ، در کنار او موجود دیگری را نیز در نظر می گیرند . از نظر خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم با چنین مثالی تعریف شده اند:

آنها [= مشرکان] سهمی از آنچه خداوند از زراعت و چهارپایان آفریده، برای او قرار دادند؛ [و سهمی برای بتها!] و بگمان خود گفتند: (این مال خداست! و این هم مال شرکای ما [= یعنی بتها] است!) آنچه مال شرکای آنها بود، به خدا نمی رسید؛ ولی آنچه مال خدا بود، به شرکایشان می رسید! [آری، اگر سهم بتها با کمبودی مواجه می شد، مال خدا را به بتها می دادند؛ اما عکس آن را مجاز نمی دانستند!] چه بد حکم می کنند [که علاوه بر شرک، حتی خدا را کمتر از بتها می دانند!] (سوره انعام، ۱۳۶)

به کسی که جان خود را در برابر خطرانی که خانه و خانواده اش را تهدید می کند به خطر می اندازد و از آنها محافظت میکند ، ولی زمانی که موضوع برمیگردد به مومنی که در حق او ظلم شده و تحت افترا قرار گرفته ، نشسته و بدون انجام هیچ کاری ، فقط نظاره گر است ، در این موقع دور از حقیقت و دشوار است که بگوییم او کار خوبی برای جلب رضای خدا انجام داده است . این چنین برخوردی یعنی : انسان خواست نفس را مقدم شمرده و هر چه را که نفس امر میکند انجام میدهد . عملکرد این انسان با اصل " فقط بندگی خدا را کردن " تماما منافات دارد . و همچنین خداوند متعال در قرآن فرموده است که در راستای خواسته های نفس حرکت کردن ، شریک برگزیدن به ذات مقدس خداست .

آیا دیدی کسی را که هوای نفسش را معبود خود برگزیده است؟! آیا تو می توانی او را هدایت کنی [یا به دفاع از او برخیزی]؟! (سوره فرقان ، ۴۳)

در حالی که مومن تمامی دارایی ، مال و منال ، جان ، زندگی و مرگش و به طور خلاصه تمام چیزهایش را به خدا اختصاص داده ، و خداوند در قرآن کریم از حال مومنان که چنین خصوصیتی دارند این گونه خبر داده است :

بگو: (نماز و تمام عبادات من، و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهاتیان است. (سوره انعام ، ۱۶۲)

یکی از مواردی که در رابطه با بیشترین رضای خدا را کسب کردن ، در قرآن از آن بحث و توضیح داده شده ، موردی است که به " با کدام گروه جنگیدن ؟ " ، در جنگ هایی که در زمان پیغمبر (ص) رخ داده پرداخته است . چنان که مومنان وقتی در مقابل دو گروه متفاوت از دشمنان اسلام قرار گرفتند ، ترجیح دادن

با آن گروه که از قدرت کمتری برخوردار است بجنگند ، در حالی که رضای خدا در آن موقع در جنگیدن با گروه قدرتمند تر بود . خداوند در آیات قرآن از اتفاقاتی که در آن زمان رخ داده چنین خبر میدهد :

آنها پس از روشن شدن حق، باز با تو مجادله می‌کردند؛ [و چنان ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود، که] گویی به سوی مرگ رانده می‌شوند، و آن را با چشم خود می‌نگرند! و [به یاد آرید] هنگامی را که خداوند به شما وعده داد که یکی از دو گروه [= کاروان تجاری قریش، یا لشکر مسلح آنها] نصیب شما خواهد بود؛ و شما دوست می‌داشتید که کاروان [غیر مسلح] برای شما باشد [و بر آن پیروز شوید]؛ ولی خداوند می‌خواهد حق را با کلمات خود تقویت، و ریشه کافران را قطع کند؛ [از این رو شما را بر خلاف میلان با لشکر قریش درگیر ساخت، و آن پیروزی بزرگ نصیبتان شد.] تا حق را تثبیت کند، و باطل را از میان بردارد، هر چند مجرمان کراحت داشته باشند. (سوره انفال، ۸-۶)

در نهایت خداوند مومنان را در مقابل گروه کافرانی که قدرتمند تر بودند قرار داد و بیشتر مومنان هم جهت با رضای او شده و با کمک و یاری پروردگار ، مومنان پیروز میدان نبرد شدند .

مثالی که در بالا آورده شد ، از اتفاق هایی است که مومنانی که در زمان پیامبر (ص) میزیستند ، تحت شرایط آن زمان با آن روبرو شده اند . اما با توجه به شرایط زمانی که مدام در حال تغییر است ، مومنان نیز با راههای متفاوتی امتحان میشوند . برای مثال : امروزه مومنان باید در مقابل مجموعه افرادی که قرآن و آفرینش را انکار میکنند و اجتماع را به سوی ضد اخلاق ها سوق میدهند باید با شیوه " مبارزه فکری " به جنگ با آنها بپردازند . و مومنان هر زمان از مسئولیتی که در این مبارزه بر دوششان نهاده شده ، راهی را که " خیر بیشتر " دارد را باید تثبیت کرده و در راستای آن حرکت کنند . زیرا صاحب قدرتی هستند که این امانت الهی را بر دوش کشند . اگر احیانا در این راه خواسته های نفس را نیز از نظر بگذرانند ، این کاملا بدین معنی است که از رضای خداوند تعالی روی برگردانده اند .

ذاتا ، وجدان مومن چنین چیزی را قبول نخواهد کرد . او کسی است که خدا را برگزیده و به او ایمان آورده . برقراری صلح و امنیت در روی زمین ، و زنده نگه داشتن دین خدا ، امانتی است که به او سپرده شده .

چرا در راه خدا، و [در راه] مردان و زنان و کودکانی که [به دست ستمگران] تضعیف شده‌اند، پیکار نمی‌کنید؟! همان افراد [ستم‌دیده‌ای] که می‌گویند: (پروردگارا! ما را از این شهر [مکه]، که اهلش ستمگرند، بیرون ببر! و از طرف خود، برای ما سرپرستی قرار ده! و از جانب خود، یار و یآوری برای ما تعیین فرما! (سوره نسا ، ۷۵)

مردان و زنان و کودکان ، بخاطر مغلوب نشدن موظف به تلاش کردن در این راه اند . بیشترین رضای خدا فقط در مورد " مبارزه فکری " صادق نیست . مومن ، در طول حیاتش و در تمامی عبادت های و " مبارزه فکری " که انجام میدهد و در اتفاقات کوچک و بزرگی که در زندگی روزانه با آن مواجه میشود ، موظف است که از دیدگاه رضای خدا به تمامی آنها بنگرد .

در این میان باید این را نیز یاد آور شویم که : در اصل از لفظ "بیشترین رضای خدا " برای توجیح بخشیدن به عمل خود نیز ممکن است استفاده کنیم . و از انجام بیشتر اعمالی که رضای خدا در آن است چشم پوشی کنیم . مشغول شدن با کاری که در درجه دوم می آید ، در اصل با رضای خدا در تناسب نیست . ذاتاً بیشترین رضایت خدا در راضی شدن کامل خداست. چیزی به نام "رضایت کم خدا " وجود ندارد.

به رضایت کم خدا قانع شدن و به دنبال جلب رضای بیشتر خدا نرفتن ، در اصل از دیدگاه غلط انسان نسبت به آخرت ناشی می شود و از افکاری نظیر "لایق بهشت دانستن خویش" به وجود می آید . این در حالی است که هیچ انسانی خود را نمی تواند بی قید و شرط " لایق بهشت " بداند ، چون صلاحیت این کار را ندارد . و در قرآن اینچنین نیز هشدار داده شده که " اگر خداوند بخواهد بر دل تو (پیامبر) مهر می نهد " (سوره شورا - ۲۴) . در چنین وضعیتی کاملاً روشن است که هیچ کس صلاحیت ندارد خود را معصوم بداند .

ذاتا در قرآن کریم نیز یک مومن واقعی چنین تعریف شده که هیچ گاه خود را لایق ورود به جنت نمی داند و چنین افکاری را در خود نمی پروراند . از خصوصیات دیگر مومن " ترس و امید " به خدا است .

و در زمین پس از اصلاح آن فساد نکنید، و او را با بیم و امید بخوانید! [بیم از مسؤلیتها، و امید به رحمتش. و نیکی کنید] زیرا رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است! (سوره اعراف ، ۵۶)

مومن از خدا ترس دارد ، به او امید می ورزد و هر زمان به درگاه خدا دعا و التماس میکند .

و کسانی که ایمان واقعی به خدا ندارند ، آنطوری که باید از خدا نمی ترسند و چون گمان میکنند که کار نیک انجام میدهند ، اینچنین می اندیشند که حتماً لایق ورود به بهشت هستند و بخشندگی خدا را با منطقی غلط چنین برای خود تفسیر میکنند که " هر طور هم که باشد ، باز خدا ما را می بخشد " این وضعیت کسانی است که ترس واقعی از خدا ندارند . خداوند احوال این چنین کسانی را در آیات قرآن کریم چنین نشان داده.

پس از آنها، فرزندان‌شان جای آنها را گرفتند که وارث کتاب [آسمانی، تورات] شدند؛ [اما با این حال،] متاع این دنیای پست را گرفته، [بر اطاعت فرمان خدا ترجیح می‌دهند] و می‌گویند: ((اگر ما گنه‌کاریم توبه می‌کنیم و [بزودی بخشیده خواهیم شد!]) اما اگر متاع دیگری همانند آن به دستشان بیفتد، آن را [نیز] می‌گیرند، [و باز حکم خدا را پشت سر می‌افکنند]. آیا پیمان کتاب [خدا] از آنها گرفته نشده که بر خدا [دروغ نبینند، و] جز حق نگویند، و آنان بارها آنرا خوانده‌اند؟! و سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است، آیا نمی‌فهمید؟! (سوره اعراف ، ۱۶۹)

و همچنین کسانی وجود دارند که امکانات زیادی را که در دنیا صاحب آن هستند ، بدست آمده از این میدانند که خداوند در نتیجه عنایت و توجهی که به آنان دارد ، عطا فرموده . یا اگر آنچنان که در دنیا مستحقشان بود از امکانات بهره نبرده اند ، در عوض چنین می‌پندارند که خداوند در بهشت تلافی خواهد کرد . در رابطه با این افراد خداوند در قرآن کریم مثال هایی آورده که یکی از آنها این است :

[ای پیامبر!] برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو [باغ] را با درختان نخل پوشانیدیم؛ و در میانشان زراعت پر برکتی قرار دادیم . هر دو باغ، میوه آورده بود، [میوه‌های فراوان]، و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم . صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش -در حالی که با او گفتگو می‌کرد- چنین گفت: (من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت نیرومندترم . و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد، و گفت: (من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد! و اگر به سوی پروردگارم بازگردانده شوم [و قیامتی در کار باشد]، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت!) (سوره کهف، ۳۶-۳۲)

مومن واقعی کسی است که برعکس ذهنیت افرادی که در بالا ذکر شد " بعد از ایمان آوردن به خدا از خارج شدن از راه حق می‌ترسند " و در این رابطه دعایی را که مومنان میکنند را خداوند تعالی چنین نشان داده :

[راسخان در علم، می‌گویند:] (پروردگارا! دل‌هایمان را، بعد از آنکه ما را هدایت کردی، [از راه حق] منحرف مگردان! و از سوی خود، رحمتی بر ما ببخش، زیرا تو بخشنده‌ای! (سوره آل عمران ، ۸)

اما این را نیز باید خاطر نشان کرد که ، این ترس از خدا ترسی نیست که در درون مومن ، اضطراب و نا آرامی بوجود آورد و درست برعکس آن ترس از خدا در مومن اسباب حرکت را آماده کرده تا بدان وسیله رضای خدا را جلب کرده و لایق ورود به بهشت برین شوند و احساسی به مومن میبخشد تا به شکل زیبایی از زندگی دنیوی بهره مند شوند .

هدف اصلی مومن در دنیایی که کوتاه و گذراست، جلب کردن رضایت و خشنودی خدا میباشد. و تنها اندیشه او واقعیت بزرگی است که هر زمان با آن رو در روست: حتما روزی فرا میرسد که بمیرید و بعد در حضور خداوند حساب پس دهید. و این حسابرسی سرنوشت او را یا در جهت نابودی ابدی و یا در جهت سعادت ابدی رقم خواهد زد. که با دانستن اینکه در حضور چنین واقعیت عظیمی "حسابرسی روز قیامت" حاضر خواهیم شد، بدنبال حساب های کوچک بودن و یا بی اعتنایی نشان دادن البته که کاری عاقلانه نیست.

مومن موظف است برای رسیدن به سعادت در پی جلب "بیشترین رضای خدا باشد". بدنبال بیشترین رضای خدا بودن، یعنی یقین دارد که روزی در محضر خدا حضور خواهد داشت. برای رهایی از جهنم و ذلیل نشدن در مقابل خدا، البته که انسان موظف است از دستش هر چه بر می آید انجام دهد و با تمام توان، سعی در انجام خوبی کند.

چند نمونه از خطراتی را که ممکن است در زندگی دنیوی با آنها مواجه شویم و همچنین چگونگی نحوه برخورد در این موارد را برایتان ذکر میکنیم. که این مثال ها به شما کمک خواهد کرد که بدانید چگونه میتوانید رضای خدا را به بهترین نحو ممکن کسب کنید:

وقتی از دور آبی را مشاهده میکنیم که چندین متر ارتفاع دارد و با سرعت به طرف ما می آید و وقتی میبینیم که در مقابل سیل بزرگی قرار گرفته ایم، برای رهایی از این سیل وارد آپارتمانی میشویم. آیا منطقی تر و درست تر آن نیست که تا آخرین طبقه این آپارتمان ده طبقه رفته و جان خود را از آن سیل عظیم نجات دهیم، یا اینکه در طبقه های اول ساختمان بمانیم و بگوییم "اینقدر بلندی کافی است"؟

و چنین تصور کنید که در این آپارتمان ده طبقه آسانسور وجود دارد ولی شرط حرکت این آسانسور به طرف بالا با پول میباشد و در جیب شما پول کافی برای رفتن به طبقه دهم وجود دارد. آیا در این موقعیت حساس پول را داده و سریع به طبقه دهم رفته و جان خود را از سیل نجات میدهید یا ایچنین می اندیشید که بدون تقبل هزینه میتوان تا چند طبقه از ساختمان بالا رفت؟

چنین تصور کنید که در طبقه ششم این آپارتمان که ما برای فرار از سیل داخل آن رفته ایم یک مهمانی ترتیب داده شده. در چنین وضعیتی در ششمین طبقه مانده و در مهمانی شرکت کرده و به خوشگذرانی می پردازید و یا از مهمانی چشم پوشیده تا طبقه دهم بالا میروید.

مثالی دیگر اینکه: یکی از نزدیکانمان دچار حمله قلبی و یا دچار یک موقعیت اضطراری شده که لازم است او را سریعاً به بیمارستان انتقال دهیم، و شما رانندگی اتومبیل را برای رساندن بیمار به بیمارستان بر عهده دارید. در این حال آیا شما با سرعت به سمت بیمارستان حرکت می کنید یا این که می گوئید " کمی صبر کند " و به آرامی اتومبیل را می رانید.

چنان که از مثال های بالا یاد گرفتیم انسان زمانی که در مقابل خطری قرار میگیرد فوراً وارد عمل می شود، تمام امکاناتی را که در دست دارد برای رهایی از خطر صرف می کند. جهنم نیز برای انسان ها یک خطر بزرگ است. البته مومنانی که برای رضای خدا تلاش میکنند، مهم ترین هدفشان دور ماندن از خطرات است و برای دور ماندن از این خطرات از تمام امکانات خود استفاده میکنند.

حال این را تصور کنید که در روز محشر قرار گرفته اید و پرونده یتان در آستانه بازرسی است و در آنجا ترس از جهنم را با تمام اعماق وجود حس می کنید، در آن حال به شما اجازه بدهند که یکی از نیکی ها را به اختیار شما در پرونده اعمالتان اضافه کنند آیا شما "رضای پروردگار" را ترجیح خواهید داد؟

ولی می دانید که این فقط یک خیال است و هیچ گاه در روز محشر، هنگامی که قدم به قدم به آتش جهنم نزدیکتر می شوید چنین اجازه ای را به شما نخواهند دادو فقط از اعمالی که در دنیا انجام داده اید حساب پس خواهند گرفت. آیا بهتر این نیست که در دنیا منطقی تر حرکت کرد. همان طوری که مومن هر زمان جهان آخرت را در نظر دارد، با فکر کردن به عذاب آتش جهنم کارهایش را انجام میدهد. زیرا خداوند در قرآن کریم نیز مکرراً یادآوری کرده که پشیمانی در روز قیامت فایده ای ندارد و در رابطه با این مسئله خداوند متعال در آیه قرآن چنین می فرماید.

آنها در دوزخ فریاد میزنند: (پروردگارا! ما را خارج کن تا عمل صالحی انجام دهیم غیر از آنچه انجام می دادیم!) [در پاسخ به آنان گفته می شود:] آیا شما را به اندازه ای که هر کس اهل تذکر است در آن متذکر می شود عمر ندادیم، و انذارکننده [الهی] به سراغ شما نیامد؟! اکنون بچشید که برای ظالمان هیچ یآوری نیست! (سوره فاطر، ۳۷)

از طرفی دیگر همان طوری که انسان برای دور ماندن از خطرات از خود تلاش نشان میدهد، همان طور نیز برای بدست آوردن نعمت هایی که خداوند ارزانی داشته باید تلاش کند. راضی شدن به سهم بسیار ناچیزی از بهشت نیز کار عاقلانه ای نیست. چنان که اگر در جزیره ای پر از طلا واقع شوید به اندازه ای

که کشتی توان حمل دارد در آن بار میکنید ، یا به سکه ای کوچک راضی می شوید ؟ مومن نیز وقتی که به جهان آخرت وارد می شود نباید بگوید که "ای کاش آن کار خوب را انجام می دادم " یا " آن ثواب را نیز به دست می آوردم " و بدین دلیل است که مومن از تمام قدرت مادی و معنوی خود استفاده می کند تا بیشترین رضای خدا را جلب کرده در پرونده ی اعمالش ثبت کند .

منکران برای بدست آوردن "بهره ای ناچیز " (آل عمران ، ۱۹۷) از دنیای که در آن به سر می برند از "تمام قدرت " خویش استفاده میکنند . آنها " بهره ای ناچیز " در این دنیا بدست می آورند ولی در آخرت ثمره آنها خسران و پشیمانی است . در حالی که مومنان ، رضای خدا ، رحمت الهی و بهشت برین را صاحب خواهند شد . و مومنان برای بدست آوردن این ها از تمام قدرتی که از دستشان بر می آید استفاده می کنند .

وجدان : کلید رضای خدا

مومنین در هر لحظه از زندگیشان در برابر گزینه هایی که برای کار های نیک وجود دارد هر زمان کاری را که بیشترین جلب رضای خدا در آن است را انتخاب می کنند . و با وجدانشان محک می زنند که کدامین ثواب بیشترین رضای خدا را به همراه دارد .

یکی از مهمترین فرق هایی که مومنین را از دیگر انسان ها جدا می کند این است که مومنان به صدای وجدانشان گوش می دهند و منکران از نفسی که آنان را به پلیدی وا میدارد پیروی می کنند . در نتیجه مومن همیشه در راهی است که وجدانش به آن هدایت کرده است . اما این بدان معنا نیست که نفس نمی تواند روی مومن تاثیر گذار باشد . همان طوری که حضرت یوسف فرموده اند : "و من نفس خود را تبرئه نمیکنم " ، البته نفس به بدی امر می کند ، مگر آنکه پروردگارم رحم کند ، به راستی که پروردگار من خطا پوش و خطا بخش است . (سوره یوسف ، ۵۳) و نفس ، مومن را به راه هایی که خلاف رضایت خداست هدایت خواهد کرد .

و مومن به وسیله وجدان از حيله های نفس در امان خواهد ماند . وقتی مومن در موقعیت انتخاب قرار می گیرد و اولین مواردی که باید به آن بیاندیشد و در آن مسیر حرکت کند چگونگی جلب بیشتر رضای خدا

است که در این میان نفس پا در میدان خواهد گذاشت و با جذاب نشان دادن دیگر جایگزین ها و با توجیه کردن مطلب سعی خواهد کرد این گزینه های جذاب را مشروع نشان دهد . مومن با بی توجه بودن به این توجیهات نفس ، کاری را که وجدان به او نشان میدهد را انجام خواهد داد .

دوست داشتن به خاطر خدا

این همان چیزی است که خداوند بندگان را که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند به آن نوید می دهد! بگو: (من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم درخواست نمی کنم جز دوست داشتن نزدیکانم [= اهل بیتم]؛ و هر کس کار نیکی انجام دهد ، بر نیکی اش می افزاییم؛ چرا که خداوند آمرزنده و سپاسگزار است. (سوره شورا ، ۲۳)

تمام زندگی مومن مختص به خداست ، به خاطر خدا زندگی میکند ، به خاطر خدا کار و تلاش میکند و به خاطر خدا دوست میدارد .

دوست داشتن بخاطر خدا چیست ؟ کسی که نمی داند اسلام در معنای حقیقی چیست ، فهم این سوال کمی برایش دشوار است . کسی که از خدا در تمام مدت زندگی دور بوده و خدا را نشناخته ، مسلم است که معنای دوست داشتن برای خدا را هم نخواهد فهمید .

اما کسی که خدا را شناخته و رحمتی که خدا شامل حالش کرده را می بیند ، میداند که در سایه او موجودیت دارد ، و در سایه رحمت اوست که زندگی می کند . همچنین میداند که تمام چیزهایی که خوشش می آید یا به آن علاقه پیدا میکند نیز به وسیله خدا خلق شده است . در این هنگام است که مومن به درجه ارزشمند دانستن و فهم "دوست داشتن برای خدا "نایل می شود . در قرآن کریم فرق بزرگی که در " عشق " مومن با دیگر انسانها وجود دارد ، چنین بیان شده :

بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، -از مشرکان نسبت به معبودهایشان،- شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، -و معبودی غیر خدا برگزیدند،- هنگامی که عذاب -الهی- را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ -نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند.- (سوره بقره، ۱۶۵)

همانطور که در آیه بالا نیز دیده شد، بعضی از مردم به خداوند شریک قرار داده و در ذهن خودشان تمام خصوصیتی که مخصوص خداست را به موجودات دیگر نسبت می‌دهند. و به جای عاشق شدن به خدا عاشق این معبود های خیالی می‌شوند و این عشق بر پایه شریک قرار دادن به خدا (شرک) بنا نهاده شده.

و مومنان ایمان دارند که تمام هستی از آن خداست و بوجود آورنده و نگه دارنده این هستی نیز ذات مقدس پروردگار است و به همین دلیل بیشتر از همه چیز به خدا عشق می‌ورزند. این فرقی است که از یگانه و تنها دانستن خدا در مومن زاده میشود. تفاوت مومن با دیگران در این است که مومن خدا را یگانه و تنها می‌داند و این امر، فرقی را که در فلسفه دوست داشتن از نظر مومن با دیگر انسان ها وجود دارد، به طور واضح مشخص می‌کند. در قرآن بیان شده است که شریک قرار دادن انسان ها به خداوند از، تک و یگانه ندانستن خدا ناشی می‌شود که پروردگاران در این رابطه چنین می‌فرماید:

یا اینکه ایمن هستید که بار دیگر شما را به دریا بازگرداند، و تندباد کوبنده‌ای بر شما بفرستد، و شما را بخاطر کفرتان غرق کند، سپس دادخواه و خونخواهی در برابر ما پیدا نکنید؟! (سوره اسرا، ۶۹)

این را نیز خاطر نشان می‌کنیم که، شریک قرار دهندگان به خدا، از یادآوری کردن لغزش های که در نزد خدا دارند احساس ناراحتی و شرم نمی‌کنند.

برای مثال: منطق "هم مسلمانیم و هم از دنیا بهره می‌بریم" را با علاقه و اشتیاق قبول می‌کنند، در حالی که مومن این حقیقت را می‌داند که:

هیچ چیزی (انسان، مادیات، موجودات و غیره) صاحب هیچ یک از زیبایی هایی نیست که به ذات او تعلق داشته باشد. خالق تمام چیز ها خداست و تمام خصوصیات موجودات را نیز خدا به آنها ارزانی داشته. برای مثال چون انسان صورت و وجود خود را خودش نقش نکشیده و نیافریده، بدین دلیل زیبایی صورت و وجود او نیز به خدا تعلق دارد.

همانند انسان، تمام موجودات دوست داشتنی را نیز خدا خلق کرده و "خاصیت موجود دوست داشتنی" بودن را در آنها نهاده است. و خداوند بلند مرتبه برای اینکه به ما یادآوری کند که صاحب حقیقی تمام این زیبایی اوست، تمامی این هستی را ابتدا با مرگ و سپس با قیامت نیست و نابود خواهد کرد و بعد در دنیای آخرت دوباره آنها را خلق خواهد کرد.

در چنین وضعیتی مومن، با دانستن اینکه تمامی این زیبایی‌هایی که او با آنها مواجه می‌شود کلاً به خدا تعلق دارد و "اصل" تمام آن‌ها در جهان آخرت نمایان خواهد شد، به همه آنها عشق می‌ورزد. در نتیجه عشق به اصل موجودات، او را به عشق ورزیدن به خدایی که تمام هستی از آن او است و صاحب حقیقی آن هاست، هدایت می‌کند. مومن با پایه‌های ایمان به اینکه مالک تمام هستی خداست، دوست داشتن را در وجود خود بنا می‌نهد، که درست عکس این مطلب در مورد غیر مومنان صادق است چنان که دوست داشتن آنها برپایه شرک ورزیدن به خدا بنا نهاده شده است. خداوند در قرآن کریم، با سخنانی که حضرت ابراهیم بیان کرده این چنین دوست داشتن را نشان می‌دهد:

[ابراهیم] گفت: (شما غیر از خدا بتهایی برای خود انتخاب کرده‌اید که مایه دوستی و محبت میان شما در زندگی دنیا باشد؛ سپس روز قیامت از یکدیگر بیزار می‌شوید و یکدیگر را لعن می‌کنید؛ و جایگاه [همه] شما آتش است و هیچ یار و یآوری برای شما نخواهد بود!) (سوره عنکبوت، ۲۵)

بدیع الزمان سعید نوری مثال خوبی را در مورد کسانی که صاحب این طرز دوست داشتن هستند زده است. چنین که این افراد آینه در دست دارند، و به نوری که از درون آینه می‌تابد نگاه کرده و متحیر می‌شوند. اگر این آینه از دستشان بیفتد و بشکند از اینکه دیگر نور درون آینه وجود ندارد خود را "سرزنش" کرده و پریشان می‌شوند در حالی که این کار آنها بی‌عقلی کامل است. زیرا روشنایی که از درون آینه منعکس می‌شود به آینه تعلق ندارد که با شکستن آینه دیگر وجود نداشته باشد بلکه روشنایی به خورشید متعلق بود و آینه فقط آن را منعکس می‌کرد. مومن نیز تمام دوست داشتن خود را به سمت خدا هدایت می‌کند. همانطوری که به وسیله آینه نور خورشید را می‌بینیم، بدان شکل نیز موجوداتی که صفات خدا را منعکس می‌کنند را مشاهده می‌کنیم و دوست داشتن حقیقی خدا، ایمان داشتن به این اصل و دانستن اینکه این صفات به خدا تعلق دارند، می‌باشد.

در نتیجه عشق مومن به خدا، از صفات خدا "تجلی" می‌یابد و مومنان، شخص را بخاطر دوست داشتن خدا، دوست دارند. این دوست داشتن بوسیله چیزهایی مانند ریشه و قومیت و یا هر گونه نزدیکی و یا

منفعتی تحت تاثیر قرار نمی گیرد (کم یا زیاد نمی شود) فقط در نتیجه دوست داشتن خدا حاصل می شود و از عشق کسانی که خدا را دوست دارند بوجود می آید. همانطور که در بین تمام مومنان اتفاق می افتد در زمان پیامبر (ص) نیز عشقی که بین صحابه رسول الله نیز بوجود آمده بود، در قرآن پروردگاران آنرا این چنین تعریف می کند:

و برای کسانی است که در این سرا [= سرزمین مدینه] و در سرای ایمان پیش از مهاجران مسکن گزیدند و کسانی را که به سویشان هجرت کنند دوست می دارند، و در دل خود نیازی به آنچه به مهاجران داده شده احساس نمی کنند و آنها را بر خود مقدم می دارند هر چند خودشان بسیار نیازمند باشند؛ کسانی که از بخل و حرص نفس خویش باز داشته شده اند رستگارانند! (سوره حشر، ۹)

خداوند در آیات قرآن، ارزانی داشتن صفت عشق را مخصوصاً در مومنان چنین خبر داده اند:

مسئماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دلها قرار می دهد! (سوره مریم، ۹۶)

ای یحیی! کتاب [خدا] را با قوت بگیر! و ما فرمان نبوت [و عقل کافی] در کودکی به او دادیم! و رحمت و محبتی از ناحیه خود به او بخشیدیم، و پاکی [دل و جان]! و او پرهیزگار بود! (سوره مریم، ۱۳ - ۱۲)

مومنان فقط خدا و کسانی را که به خدا ایمان دارند را دوست می دارند و بدین سبب در وجودشان نسبت به کسانی که در برابر خدا پرچم عصیان بر می افزایند هیچ محبتی احساس نمی کنند. خداوند در قرآن این موضوع را این چنین خاطر نشان می کند.

ای کسانی که ایمان آورده اید! دشمن من و دشمن خودتان را دوست نگیرید! شما نسبت به آنان اظهار محبت می کنید، در حالی که آنها به آنچه از حق برای شما آمده کافر شده اند و رسول الله و شما را به خاطر ایمان به خداوندی که پروردگار همه شماست از شهر و دیارتان بیرون می رانند؛ اگر شما برای جهاد در راه من و جلب خشنودیم هجرت کرده اید؛ [پیوند دوستی با آنان برقرار نسازید!] شما مخفیانه با آنها رابطه دوستی برقرار می کنید در حالی که من به آنچه پنهان یا آشکار می سازید از همه داناتم! و هر کس از شما چنین کاری کند، از راه راست گمراه شده است! اگر آنها بر شما مسلط شوند، دشمنانتان خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی کردن نسبت به شما می گشایند، و دوست دارند شما به کفر بازگردید! هرگز بستگان و فرزندانتان روز قیامت سودی به حالتان نخواهند داشت؛ میان شما جدایی می افکند؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست. برای شما سرمشق خوبی در زندگی ابراهیم و کسانی که با او بودند وجود داشت، در آن هنگامی که به قوم [مشرك] خود گفتند: (ما از شما و آنچه غیر از خدا می پرستید بیزاریم؛ ما نسبت به شما کافریم؛ و میان ما و شما عداوت و دشمنی همیشگی آشکار شده است؛ تا آن زمان که به خدای یگانه ایمان بیاورید! - جز آن سخن ابراهیم که به پدرش [= عمویش آزر] گفت [و وعده داد] که برای تو آموزش طلب می کنم، و در عین حال در برابر خداوند برای تو مالک چیزی نیستم

[و اختیاری ندارم]!- پروردگارا! ما بر تو توکل کردیم و به سوی تو بازگشتیم، و همه فرجامها بسوی تو است! پروردگارا! ما را مایه گمراهی کافران قرار مده، و ما را ببخش، ای پروردگار ما که تو عزیز و حکیمی! [آری] برای شما در زندگی آنها اسوه حسنه [و سرمشق نیکویی] بود، برای کسانی که امید به خدا و روز قیامت دارند؛ و هر کس سرپیچی کند به خویشتن ضرر زده است، زیرا خداوند بی‌نیاز و شایسته ستایش است! (سوره ممتحنه ، ۶-۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرگاه پدران و برادران شما، کفر را بر ایمان ترجیح دهند، آنها را ولیّ [و یار و یاور و تکیه‌گاه] خود قرار ندهید! و کسانی از شما که آنان را ولیّ خود قرار دهند، ستمگرند! (سوره توبه ، ۲۳)

هیچ قومی را که ایمان به خدا و روز رستاخیز دارند نمی‌یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران یا فرزندان یا برادران یا خویشاوندانشان باشند؛ آنان کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آنها را تقویت فرموده، و آنها را در باغهایی از بهشت وارد می‌کند که نهرها از زیر [درختانش] جاری است، جاودانه در آن می‌مانند؛ خدا از آنها خشنود است، و آنان نیز از خدا خشنودند؛ آنها (حزب الله) اند؛ بدانید (حزب الله) پیروزان و رستگارانند. (سوره مجادله ، ۲۲)

همانطور که از آیات قرآن نیز متوجه شدیم ، عشق مومن از چیز هایی به غیر از " دوست داشتن بخاطر خدا " ناشی نمی شود . عشق او از ، هم نژادی ، هم قومی و ثروت مادی افراد نشأت نمی گیرد بلکه نشأت گرفته از ایمان و اخلاق پسندیده است .

او کسانی را که از ارزشهایی مانند پول ، مقام ، شهرت (که در بی ارزشی اند) در این دنیا بهره مند شده اند را دوست ندارد بلکه دوستی او با کسانی است که صاحب ایمان خالص اند ، یعنی مومنان را دوست می دارد . چون از دوست داشتن کسانی که غیر از خدا را دوست دارند می پرهیزد ، در نتیجه کسانی را که دوست دارد نیز جز افرادی هستند که آنها هم به دنبال رضای بیشتر خدا هستند و انسان هایی می باشند که صاحب تقوا (از خدا ترسیده - اطاعت می کنند) هستند .

مومن هر کس را که بیشترین خصوصیات مومن را در خود داشته باشد ، او را بیشتر دوست خواهد داشت . وقتی به قرآن می نگریم متوجه می شویم که مومنان بیشتر از همه ، پیغمبران یعنی کسانی که هم بیشتر از همه به خداوند نزدیک هستند و هم صاحب " تقوا " می باشند ، را دوست داشته و آنها را در رده بالاتر نسبت به افراد دیگر قرار می دهند .

پیامبر نسبت به مؤمنان از خودشان سزاوارتر است؛ و همسران او مادران آنها [= مؤمنان] محسوب می‌شوند؛ و خویشاوندان نسبت به یکدیگر از مؤمنان و مهاجران در آنچه خدا مقرر داشته اولی هستند، مگر اینکه بخواهید نسبت به دوستانتان نیکی کنید [و سهمی از اموال خود را به آنها بدهید]؛ این حکم در کتاب [الهی] نوشته شده است. (سوره احزاب - ۶)

چنان که فلسفه دوست داشتن از نظر مومن بر پایه ی ایمان استوار است ، بنای ازدواجش را نیز بر روی آن می نهد . در این بین یک فرق اساسی بین مومن و کسی که منکر خداست ، دیده میشود .

کسانی که مومن نیستند اکثراً ازدواج خود را بر پایه ی منفعت های مادی قرار می دهند ، به خصوص آنچه ملاک خانم ها در ازدواج است ، در بیشتر مواقع " مرد ثروتمند " که بتواند آسایش و راحتی او را تامین کند ، میباشد .

بیشتر دختران جوان بدون اینکه از شخصیت و منش فردی که میخواهند با او ازدواج کنند خوششان بیاید صرفاً به خاطر ثروت و شهرتی که شخص صاحب آن است ، با او ازدواج میکنند . این در اصل تفاهم نامه تجاری است که به خاطر پول بسته میشود و تنها فرق آن با دیگر تفاهم های تجاری این است که مادام العمری است .

هر روز شاهد تعداد زیادی از اینگونه این ازدواج ها هستیم . افراد مسنی را می بینیم که مال و منال دارند و صاحب شهرت اند و یا سرمایه دارانی را مشاهده می کنیم که پول خود را از راه نامشروع بدست آورده و گناه کار می باشد ولی دختران جوان زیادی بدون در نظر داشتن سن زیاد و یا گناهکاری آنها ، صرفاً بدلیل داشتن مال و منال و شهرت و ثروت حاضر به ازدواج کردن با آنها هستند .

هیچ گاه این طور نیست که ازدواج کسانی که مومن نیستند فقط بر پایه پول نهاده شده باشد . بلکه تعداد زیادی جوان وجود دارد که در نظر فقط زیبایی فیزیکی و خصوصیت جنسی ملاک عمل است . اینها در نظر شان هر زمان ازدواج با " شاهزاده ای با اسب سفید " را تصور می کنند که در آنها بجز جذابیت جسمی و فیزیکی خصوصیت دیگری وجود ندارد .

این در حالی است که تمام این جذابیت جسمی در مدت زمان اندکی ، نیست خواهد شد . فردی که با او ازدواج کرده بعد از گذشت مدتی پیر خواهد شد و سلامت و قدرت و زیبای خود را از دست خواهد داد .

و این بدین بستگی ندارد که حتماً باید پیر شود، چون ممکن است تصادف نیز بکند و در اثر این تصادف عضوی از وجود خود را از دست دهد، معلول شود، فلج شود و حتی ممکن است به بیماری مبتلا شود که او را تا پای مرگ بکشاند. در این وضعیت، سرانجام ازدواج چه خواهد شد؟

اگر مردی را که به همسری بر می‌گزیند صرفاً به خاطر داشتن "چشم‌های زیبا" پش بوده است. اگر همسرش این چشم‌ها را بعد از ازدواج از دست بدهد و کور شود. این زن در این موقع چه کار انجام می‌دهد؟ بلکه او در آن زمان پی خواهد برد ملاکی بود که او داشتن چشم زیبا برای برگزیدن شوهر انتخاب کرده و بر اساس آن سرنوشت خود را تعیین کرده بود، چشمی که توانست خیلی راحت و آسان از دست برود.

مومن زندگی در بهشت ابدی را برای خود هدف قرار می‌دهد. و تمام زندگی خود را در راستای جلب رضای خدا و بدست آوردن این "سعادت و شرف" بزرگ برنامه‌ریزی خواهد کرد. چون "نمازها، عبادتها، زندگی و مرگش" بر اساس اهداف مذکور بنا نهاده شده. البته که باید عشقش و ازدواج که چگونی عشق او را آشکار میکند هم باید هم راستا با این اهداف باشد.

بدیهی است که فرق بسیار بزرگی بین ازدواجی که بخاطر رضای خدا انجام گرفته با ازدواجی که بر اساس "شرک" صورت پذیرفته وجود دارد. ملاک ازدواجی که به خاطر رضای خدا انجام گرفته، البته که پول، مال و منال، شهرت، زیبایی جسمی و قدرت نمی‌تواند باشد و معیار فقط رضای خداست. و شخصی را که برای ازدواج کردن برمیگزینید، انسانی است که وسیله‌ای خواهد شد تا بیشترین رضای خدا را بوسیله آن انسان کسب کند. و این انسان کسی است که بیشترین خصوصیات مومن را صاحب باشد و شخصی است متقی و ...

نتیجه این است که، در عصر پیامبر، زنانی که در پی جلب بیشتر رضای خدا بودند همیشه طالب ازدواج کردن با پیامبر می‌شدند. و درست برعکس این گروه، گروهی از آنها نیز بودند، آنطور که در آیات قرآن نیز اشاره شده "جذابیت و لوکس زودگذر حیات دنیوی" را ترجیح می‌دادند که این گروه در قرآن چنین وصف شده‌اند.

ای پیامبر! به همسرانت بگو: (اگر شما زندگی دنیا و زرق و برق آن را می‌خواهید بیایید با هدیه‌ای شما را بهره‌مند سازم و شما را بطرز نیکویی رها سازم! و اگر شما خدا و پیامبرش و سرای آخرت را می‌خواهید، خداوند برای نیکوکاران شما پاداش عظیمی آماده ساخته است.) (احزاب ۲۸-۲۹)

خصوصیات مومن

انسانی که بنا به فرموده های قرآن زندگی می کند ، دوست داشتن را نیز چنانکه قرآن بیان داشته باید به اجرا گذارد . یعنی مومنان دارای برخی از خصوصیات هستند که آنها را لایق دوست داشتن میکند ، و این خصوصیات از ایمان داشتن آنها زاییده می شود . مومن در دیگر مومنان این خصوصیات را جستجو خواهد کرد و در کسی که این خصلت ها را مشاهده کند ، به او عشق خواهد ورزید . و هر چقدر این خصوصیات در فرد بیشتر جلوه کند ، به همان اندازه میزان محبت و دوست داشتن نسبت به اونیز همچنین افزایش خواهد یافت .

خصوصیاتی را که خداوند بزرگ در قرآن کریم در مورد مومن بیان داشته است را میتوانیم بدین ترتیب ماده بندی نماییم :

- مومنان فقط بندگی خداوند را میکنند و در ذهن آنها هیچ موجودی به غیر از خدا وجود ندارد که شایسته اله بودن باشد (سوره فاتحه، ۱-۶ . سوره نسا ، ۳۶)
- از خدا ترس دارند و به خدا پناه می برند . از انجام دادن کارهایی که خداوند ممنوع کرده و یا رضای خدا در آن نیست ، واقعا خودداری می کنند . (سوره آل عمران ، ۱۰۲ . سوره یس ، ۱۱ . سوره تقابل ۱۶-۱۵ . سوره زمر ، ۲۳)
- تنها به خداوند اطمینان دارند. (سوره بقره ، ۲۴۹ . سوره توبه -۲۶-۲۵)
- به غیر از خداوند از کس دیگری ترس ندارند . (سوره احزاب ، ۳۹)

- شکر گزار خداوند هستند و بدین سبب است که هم زمانی که از نظر اقتصادی در مضیقه بسر میبرند و هم زمانی که وضع مالی خوبی دارند نه در حالت اول دچار غم و اندوه و در حالت دوم خوشحال و شادمان می شوند. (سوره بقره، ۱۷۲. سوره اسرا، ۳. سوره ابراهیم، ۷)

- بدون ذره ای شک و شبهه، بلکه با یقین قلبی به خداوند متعال ایمان دارند و هیچ گاه در جهت مخالف رضای خدا نمی اندیشند و خدماتشان را در راه خدا هر روز با علاقه و شوق بیشتری به انجام می رسانند. (سوره حجرات، ۱۵. سوره بقره، ۵)

- وابستگی شدید معنوی به قرآن دارند. تمام حرکاتشان را با فرمایشات قرآن تطبیق میدهند و اگر زمانی هم نا خواسته عملی را مرتکب شدند که بر خلاف فرمایش قرآن است بلا فاصله آن را تغییر میدهند. (سوره اعراف، ۱۷۰. سوره مائده، ۴۹. سوره بقره، ۱۲۱)

- دائماً خدا را به یاد دارند و میدانند که خداوند همه چیز را می بیند و می شنود و هر زمان قدرت بی پایان خداوند را در ذهنشان تداعی میکنند. (سوره آل عمران، ۱۹۱. سوره رعد، ۲۸. سوره نور، ۳۷. سوره اعراف، ۲۰۵. سوره عنکبوت، ۴۵)

- عاجز بودن خود در برابر خداوند را می دانند. متواضع هستند ولی این بدین معنی نمی باشد که در برابر انسانها خود را عاجز نشان دهند. (سوره بقره، ۲۸۶. سوره اعراف، ۱۸۸)

- می دانند که تمامی هستی از آن خداست و بدین دلیل در برابر هیچ اتفاقی به تلاش نمی افتند هر زمان خون سردی خود را حفظ میکنند و با توکل به خداوند قادر قدم برمیدارند. (سوره توبه، ۵۱. سوره تقابل، ۱۱. سوره یونس، ۴۹. سوره حدید، ۲۲)

- آخرت را باور دارند و هدف اصلی آنها از زندگی دنیوی سعادت اخروی می باشد. ولی از نعمت های دنیوی نیز بهره میبرند. تلاش میکنند در دنیا نیز زندگی مشابه با جنت پروردگار داشته باشند. (سوره نسا، ۷۴. سوره ص، ۴۶. سوره اعراف، ۳۱-۳۲)

- فقط خدا و مومنان را دوست و محرم راز خویش میدانند. (سوره مائده، ۵۶-۵۵. سوره مجادله، ۲۲)

- از خردمندانند . هر لحظه در عبادت خداوند به سر میبرند و بدین دلیل در انجام اعمال و کردار بسیار هوشیار و با دقت هستند . و مدام خدمات معقولانه به نفع مومنین و دین انجام می دهند . (سوره مومن ، ۵۴ . سوره زمر ، ۱۸)
- با تمام قدرت در برابر کسانی که منکر خداوند هستند و بخصوص در برابر کسانی که رهبری این منکران را بر عهده دارند به مبارزه فکری می پردازند . (سوره انفال ، ۳۹ . سوره حج ، ۷۸ . سوره حجرات ، ۱۵ . سوره توبه ، ۱۲)
- از گفتن حقیقت ها ترس ندارند و رودرواسی از انسانها سبب نمی شود که آنها از گفتن حقیقت پرهیز کنند . به تهمت و افتراهایی که منکرین در حق آنها روا میدارند توجه نمی کنند . و از اعتراض معترضین نمی ترسند . (سوره مائده، ۵۴-۶۷ . سوره اعراف ، ۲)
- تمام راههای تبلیغ دین پروردگار را امتحان کرده و با شیوه های گوناگون انسانها را به دین خدا دعوت می کنند . (سوره نور ، ۵-۹)
- کسی را تحت فشار قرار نمی دهند . با مرحمت اند و خوی لطیف دارند . (سوره نحل ، ۱۲۵ . سوره توبه ۱۲۸ . سوره حود ، ۷۵)
- خشمگین نمی شوند زیبا باطن و بخشش کارند . (سوره آل عمران ، ۱۳۴ . سوره اعراف ، ۱۹۹ . سوره شوری، ۴۳-۴۰)
- انسانهایی معتمدند . نمایشگر شخصیتی با قدرت هستند و در افراد ایجاد اعتماد به نفس می کنند . (سوره دخان ، ۱۷-۱۸ . سوره تکویر، ۲۱-۱۹ . سوره مائده، ۱۲ . سوره نحل، ۱۲۰)
- به آنها تهمت جادوگری و دیوانگی زده میشود . (سوره اعراف، ۱۳۲ . سوره یونس ، ۲ . سوره ص ۴ . سوره حجر ، ۶ . سوره قمر ، ۹)

- ظلم و فشارهای شدید می بینند . (سوره شعرا ، ۴۹ و ۱۶۷ . سوره عنکبوت، ۲۴ . سوره یس ، ۱۸ . سوره ابراهیم ، ۶ . سوره نمل ، ۵۶ و ۴۹ . سوره هود ، ۹۱)

- متحمل سختی ها هستند . (سوره عنکبوت ، ۲-۳ . سوره بقره ، ۲۱۴ و ۱۵۶ . سوره آل عمران ، ۱۹۵ و ۱۴۶ و ۱۴۲ . سوره احزاب ، ۴۸ . سوره محمد ، ۳۱ . سوره انعام ، ۳۴)

- از شکنجه و کشته شدن نمی ترسند . (سوره توبه ، ۱۱۱ . سوره آل عمران ، ۱۷۳ و ۱۷۱ و ۱۶۹ و ۱۵۸ و ۱۵۶ . سوره شعرا ۵۰-۴۹ . سوره صافات ۹۹-۹۷ . سوره نسا، ۷۴)

- در مقابل تله ها و وسوسه های منکران به آنها ریشخند می زنند . (سوره بقره ، ۲۱۲ و ۱۴)

- زیر چتر حمایت پروردگارانند . تمام تله هایی که در راه آنها نهاده شده بی اثر خواهد بود و خداوند آنها را از تمام افتراها و دام ها در امان خواهد داشت ، آنان برتر از همه گانند . (سوره آل عمران ، ۱۲۰ و ۱۱۱ - ۱۱۰ . سوره ابراهیم ، ۴۶ . سوره انفال ، ۳۰ . سوره نحل ، ۲۶ . سوره یوسف ، ۳۴ . سوره حج ، ۳۸ . سوره مائده ، ۱۰۵ و ۴۲ . سوره نسا ۱۴۱)

- در مقابل منکران با تدبیرند . (سوره نسا ، ۱۰۲ و ۷۱ . سوره یوسف ، ۶۷)

- دشمن شیطان و شیطان صفتانند . (سوره فاتر ، ۶ . سوره زخرف ، ۶۲ . سوره ممتحنه، ۱ . سوره نسا، ۱۰۱ . سوره مائده ، ۸۲)

- هر زمان بر علیه منافقان مبارزه میکنند و در کنار منافق صفتان جای نمی گیرند . (سوره توبه ، ۱۲۳ و ۹۵ و ۸۳)

- جلوی ستمگری انکارگران را میگیرند . (سوره احزاب ، ۶۲ و ۶۰ . سوره حشر ، ۶ . سوره توبه ، ۵۲ و ۱۵- ۱۴)

- با مشورت همدیگر حرکت می کنند . (سوره شورا ، ۳۸)

- آرزوی داشتن زندگی مجلل بی ایمانان را ندارند . (سوره کهف، ۲۸ . سوره توبه، ۵۵ . سوره طه ، ۱۳۱)
- متأثر ثروت و دارایی نمی شوند . (سوره حج ، ۴۱ . سوره قصص ۸۰-۷۹ . سوره نحل، ۱۲۳)
- نماز و روزه و دیگر عبادت ها را با دقت انجام می دهند . (سوره بقره ، ۲۳۸ . سوره انفال ، ۳ . سوره مومنین، ۱-۲)
- از اکثر افراد اطاعت نمی کنند ، بلکه از راه راستی که خداوند نشان داده پیروی می کنند . (سوره انعام ، ۱۱۶)
- تلاش جدی میکنند تا هر چه بیشتر به خدا نزدیک شده و مثال یک نمونه کامل باشند . (سوره مائده ، ۳۵ . سوره فاتر ، ۳۲ . سوره واقعه ، ۱۴-۱۰ . سوره فرقان ، ۷۴)
- تحت تاثیر شیطان واقع نمی شوند . (سوره اعراف ، ۲۰۱ . سوره حجر ، ۴۲-۳۹ . سوره نحل ، ۹۹-۹۸)
- تقلید کورکورانه از پدرانشان نمی کنند . با توجه به بیانات قرآن حرکت میکنند . (سوره ابراهیم ، ۱۰ . سوره هود ، ۱۰۹ و ۶۲)
- مشاهده گر نقض حقوق زنان نمی توانند باشند . (سوره نور ، ۴ . سوره طلاق ، ۶ . سوره بقره ، ۲۴۱ و ۲۳۱ . سوره نسا ، ۱۹)
- از اسراف پرهیز میکنند . (سوره انعام ف ۱۴۱ . سوره فرقان ، ۶۷)
- با عفت اند و به شکلی که خدا میخواهد ازدواج میکنند . (سوره مومنین ، ۶-۵ . سوره نور ، ۳۰ و ۲۶ و ۳ . سوره بقره ، ۲۲۱ . سوره مائده ، ۵ . سوره ممتحنه ، ۱۰)
- دیندار متعصب نیستند . (سوره بقره ، ۱۴۳ . سوره نسا ، ۱۶۱)
- فداکارند (سوره انسان ، ۸ . سوره آل عمران ، ۹۲ و ۱۳۴ . سوره توبه ، ۹۲)

- در پاکیزگی دقت میکنند (سوره بقره ، ۱۲۵ و ۱۶۸ . سوره مددسر ، ۱-۵)
- روحی حساس دارند و به هنر ارزش قائلند . (سباء ، ۱۳ . سوره نمل ، ۹۴)
- پشت سر مومن غیبت نکرده و عیب آنها را تجسس نمی کنند . (سوره حجرات ، ۱۲)
- از حسد ورزیدن میپرهیزند . (سوره نسا ، ۱۲۸)
- هر لحظه از خدا طلب آمرزش دارند . (سوره بقره ، ۲۸۶ . سوره آل عمران ۱۹۳-۱۴۶-۱۷-۱۶ . سوره حشر ، ۱۰ . سوره نور ، ۲۸)

فشارهایی که به مومنین اعمال میشود .

در اصل خصوصیتی که در بالا در مورد مومن ذکر شد را می توان به دو گروه متفاوت تقسیم کرد .

اولی : خصوصیتی از قبیل ، بندگی خدا را کردن ، فداکاری ، متواضع بودن ، ویژگی هایی بی نظیری است که مومنان صاحب آن هستند .

دومی : خصوصیتی است که در دست خودشان نیست از قبیل : منکران آنها را مسخره می کنند و تله هایی را بر سر راه آنها قرار میدهند . در اصل گروه دوم خصوصیات ، به ما کمک خواهد کرد که بدانیم شخص تا چه اندازه مومن می باشد . چونکه خصوصیتی که در گروه اول برای مومن برشمردیم ، از آن خصوصیتی تشکیل شده اند که می توان بیشتر آنها را " تقلید " کرد . برای مثال یک شخص منافق نیز برای راحت تر رسیدن به منافعی که در نظر گرفته اگر لازم باشد نماز می خواند و بعضی از فداکاری ها را نیز انجام می دهند . اما گروه دوم از خصوصیات مومن از خصوصیتی می باشد که " نمی توان آنها را تقلید " کرد . منکران فقط در پی این می باشند که مومن واقعی را تحت فشار قرار دهند .

در نتیجه این ، وقتی می خواهیم یک مومن را ارزیابی کنیم که به چه اندازه دارای صفات مومنان می باشد ، باید به صفات گروه دوم اهمیت ویژه ای قائل باشیم . برای فهمیدن اینکه مومن واقعی در جمعی وجود دارد یا ندارد باید به قرآن مراجعه شود که در آن خداوند قانون هایی را که تغییر نا پذیرند را در این مورد ، مشخص کرده است .

وقتی در اصطلاح " افترا و تهمت " های روا شده در حق مومن را بررسی میکنیم ، آنچه از سر مسلمانان اولیه گذشته است می تواند منبع تحقیق ما واقع شود . زیرا خداوند در قرآن کریم به طور کامل و واضح تمام سختی هایی را که در سر راه آنان قرار گرفته و مشکلاتی را که مومنان واقعی در صدر اسلام متحمل آنها شده اند و با آنها مبارزه کرده اند را به طور مفصل توضیح داده است . این چنین فرموده :

آیا گمان کردید داخل بهشت می شوید، بی آنکه حوادثی همچون حوادث گذشتگان به شما برسد؟! همانان که گرفتاریها و ناراحتیها به آنها رسید، و آن چنان ناراحت شدند که پیامبر و افرادی که ایمان آورده بودند گفتند: (پس یاری خدا کی خواهد آمد؟!)- در این هنگام، تقاضای یاری از او کردند، و به آنها گفته شد:- آگاه باشید، یاری خدا نزدیک است! (سوره بقره ، ۲۱۴)

در قرآن آیاتی را که در آن " آنچه که به سر گذشتگان آمده " را به طور مفصل توضیح داده ، به نکاتی که توجهمان را به خود جلب می کند بر می خوریم : زیرا کسانی که دشمن پیامبر و مومنان می باشند وقتی آنها را متهم میکنند ، به اینکه " این انسانها به خدا ایمان دارند و تلاش می کنند که خوشنودی او را جلب کنند . " یا " این انسانها مانند ما بد کاران نیستند و آنها حسنات عالی دارند . " اشاره نداشته و از این قبیل سخنان بر زبان نمی آورند . بلکه درست عکس آن به مومنان اتهام هایی از قبیل عصیان کاری و سلب آرامش می زنند و صفاتی را که هیچ کدام در مومن جا ندارد را به آنها نسبت می دهند .

البته که مشرکان نخواهند گفت که : " ما در برابر خدا تسلیم نمی شویم و هیچ محدوده اخلاقی برای ما وجود ندارد و انسانی را که در برابر رسیدن به منفعت هایمان ایجاد مزاحمت کند از بین می بریم . " و همچنین اعتراف نخواهند کرد که " مومنان انسانهای با وجدانی هستند که حکم خدا را عمل می کنند ، در حالی که ما ظالمانی هستیم که ظلم مان از حد و نصاب گذشته است . " و درست بر عکس ، خودشان را " نیک کردار و عاقل " می پندارند و مزین به چنین صفاتی نشان می دهند ، و سعی می کنند با خراب کردن مومنان ، جوی مشروع و مساعد برای از بین بردن اعتبار مومنان فراهم کنند . در قرآن داستان هایی که " آنچه بر سر گذشتگان آمده " را تعریف می کند ، مدام شاهد هستیم که منکران هر زمان در برابر مومنان از این ترفندها و حيله ها استفاده کرده اند .

حضرت نوح هم مانند تمام پیامبرانی که خدا فرستاده ، انسانها را فقط به پرستش خدای یگانه دعوت می کرد . بنایی که بر پایه بندگی خدا نهاده شده باشد ، البته که با منفعت " رهبران و سران " قومی که سیستم خود را با ظلم و گناه برپا داشته اند هم جهت نخواهد بود . این " رهبر و سران " اظهار نمی داشتند که " خواسته های این فرد با منافع ما منافات دارد " و درست بر خلاف آن با رفتن به دنبال طالبات حضرت نوح ، خواستار به دست آوردن " مقام و منزلت " بودند . که خداوند از این وضعیت چنین خبر داده :

و ما نوح را بسوی قومش فرستادیم؛ او به آنها گفت: (ای قوم من! خداوند یکتا را بپرستید، که جز او معبودی برای شما نیست! آیا [از پرستش بتها] پرهیز نمی‌کنید؟! جمعیت اشرافی [و مغرور] از قوم نوح که کافر بودند گفتند: (این مرد جز بشری همچون شما نیست، که می‌خواهد بر شما برتری جوید! اگر خدا می‌خواست [پیامبری بفرستد] فرشتگانی نازل می‌کرد؛ ما چنین چیزی را هرگز در نیاکان خود نشنیده‌ایم! (سوره مومنون ، ۲۴- ۲۳)

حضرت موسی و حضرت هارون نیز با اتهام های مشابهی ، متهم شده بودند ، فرعون و اطرافیانش " اما آنها او را تکذیب کردند! و ما، او و کسانی را که با او در کشتی بودند، نجات دادیم؛ و آنان را جانشین [و وارث کافران] قرار دادیم؛ و کسانی را که آیات ما را تکذیب کردند، غرق نمودیم! پس ببین عاقبت کار کسانی که انذار شدند [و به انذار الهی اهمیّت ندادند]، چگونه بود! (سوره یونس ، ۷۳).

افترا به مومنان به صورت های مختلفی می تواند باشد . در طول تاریخ ، سفیران خدا در روی زمین و مومنانی که در اطرافشان وجود داشتن با اتهام " جادوگری - فریب دادن " نیز متهم شده بودند .

گفتند: (این دو [تفر] مسلماً ساحرند! می‌خواهند با سحرشان شما را از سرزمینتان بیرون کنند و راه و رسم نمونه شما را از بین ببرند! (سوره طه ، ۶۳)

آنها تعجب کردند که پیامبر بیم‌دهنده‌ای از میان آنان به سویشان آمده؛ و کافران گفتند: این ساحر بسیار دروغگویی است! (سوره ص ، ۴)

کسانی که سعی در تخریب مسلمانان داشتند ، صفاتی را که در اصل به خود آنها تعلق دارد به مومنان نسبت میدهند . چنانکه به انسان مبارکی مانند حضرت نوح " آیا از میان ما تنها بر او وحی نازل شده؟! نه، او آدم بسیار دروغگوی هوسبازی است! (سوره قمر ، ۲۵) نیز گفته بودند .

افترای دیگری که منکران هر زمان نسبت به مومنان روا می داشتند ، " دیوانه " معرفی کردن آنها بوده است . در اصل در پشت این افترا "کم بود هدف" نهفته است . و بی هدف بودن شخص سبب آن است . چنانکه آنها هدفی مانند "جلب رضای پروردگار" ندارند و در درک اینکه هدف مومنان تنها جلب رضای پروردگار میباشد ، دچار مشکل میشوند . چون آنها چنین هدف حقیقی را نمی توانند در زندگی داشته و به دنبال آن هدف بروند . برای آنها به دنبال هدف بودن و برای رسیدن برای آن هدف تلاش کردن نمی تواند قابل درک و فهم باشد . و در نظر آنها این ایده آل یک " دیوانگی " محض است . چون منکران بیش از این توان فهم ندارند ، چنانکه از این افترا در گذشته نیز به طور مدام استفاده میکردند . [فرعون] به حضرت موسی گفت: (پیامبری که بسوی شما فرستاده شده مسلماً دیوانه است!) (سوره شعراء ، ۲۷) و قوم حضرت نوح او را دروغگو و دیوانه دانستند و گفتند : پیش از آنها قوم نوح تکذیب کردند، [آری] بنده ما [نوح] را تکذیب کرده و گفتند: (او دیوانه است!) و [با انواع آزارها از ادامه رسالتش] بازداشته شد. (سوره قمر ، ۹)

مومنان در کنار این افتراها با تهمت داشتن رابطه جنسی نامشروع نیز متهم می شوند . حضرت یوسف و حضرت مریم که الگو و نمونه برای تمام زنان جهان میباشد از جمله انسانهای مبارکی هستند که در برابر این افترا قرار گرفته اند . به یقین، [هم] از کسانی که پیامبران به سوی آنها فرستاده شدند سؤال خواهیم کرد؛ [و هم] از پیامبران سؤال می‌کنیم! (سوره اعراف ، ۶)

اگر تمام اینها را "سرنوشت گذشتگان" تصور کنیم و اینگونه بیاندیشیم که این رخ دادها به پایان رسیده ، البته که این اندیشه ها کاملاً غلط است . خداوند در قرآن نیز خبر داده اند : چیزهای مشابهی که بر سر گذشتگان آمده ، ممکن است دوباره بر مومنان تکرار شود . در نتیجه با همان گناهکار جلوه دادن ها و تخریبات ، در مقابل کسانی که از دین حق دفاع میکنند قرار میگیرند و اینچنین است که در هر زمان بی ایمانانی که از اخلاق دینی دور بوده در برابر مومنان قرار گرفته و مایه ناراحتی و سختی مومنان میشوند .

باید هر زمان در نظر داشته باشیم که آنچه در حق مسلمانان اظهار میشود ، ممکن است افترا و نوعی ترفند باشد که بدین وسیله سبب تخریب آنها شود . و همانطور که پروردگاران در آیات زیر امر کرده اند " فاسق " (از راه راست دور شده) چنین اخباری را پخش میکند و ما نباید بدون " تحقیق کامل " به این گفته ها اعتماد کنیم . در این رابطه در آیه چنین فرموده اند :

سوره ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری برای شما بیاورد، درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی از روی نادانی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید! (حجرات ، ۶)

فصل سوم :

زندگی در جمع جاهلان

و همانطور که در صفحات پیشین نشان دادیم ، مهمترین فرقی که بین انسان مومن و دیگر انسان ها وجود دارد این است که مومنان به قدرت بی پایان خداوند متعال پی برده اند و همچنین بررسی کرده بودیم ، مومنی که به وجود ذات مقدس خدا ایمان آورده بود چگونه تمام زندگی خود را بر پایه آن چه خدا امر کرده بنا نهاده است .

یکی از صفات مهم مومنی که متحیر و متشکر قدرت بی پایان خداست و در نتیجه آن است که زندگی خود را بر پایه رضای خدا بنا می نهد ، آن می باشد که " وابسته " به هیچ یک از مخلوقات خداوند نیست . او فقط وابسته به خالق جهانیان است و حیات خود را صرف خوشنودی خدا می کند . چون هدف او از زندگی " بندگی " کردن خدا می باشد . بدین جهت با چشم بصیرت ، مخلوقات را می بیند و از اعماق وجود شاکر خدا میشود . و چون فقط ذات مقدس پروردگار را برای خود معبود می داند ، اله های دروغین در نظر مومن هیچ ارزشی ندارند و خداوند در قرآن این موضوع را با سخنانی که حضرت ابراهیم (ع) فرموده اند ، ذکر کرده است .

در این کتاب، ابراهیم را یاد کن، که او بسیار راستگو، و پیامبر [خدا] بود! هنگامی که به پدرش گفت: (ای پدر! چرا چیزی را می‌پرستی که نه می‌شنود، و نه می‌بیند، و نه هیچ مشکلی را از تو حل می‌کند؟! (سوره مریم ، ۴۲-۴۱)

مومن تنها در پی خشنود کردن خداست و فقط به خداوند التماس می کند و فقط به پروردگار عشق می ورزد و به این دلایل است که اسیر مخلوقات و هوای نفس نمی شود . و احتیاج ندارد که به جز خوشنودی خدا به خوشنودی مخلوقات و نفس نیز بیاندیشد . به جز خدا از کسی امید مدد و یاری ندارد . و آزادی در معنای حقیقی برای یک مومن ، در درک و رسیدن به این حقایق خلاصه شده است .

در حالی که درست بر خلاف مومنان ، زندگی کسانی که ایمان حقیقی ندارند ، از اله های دروغین زیادی ، متأثر می باشد . چنین افرادی زندگی خود را صرف خوشنود کردن انسانهای بی شماری می کنند . از انسانها کمک خواسته و انتظار یاری دارند . این در حالی است که آن انسان هایی را که در نظر خود تا حد یک معبود بزرگ جلوه می دهند درست مانند خودشان یک " بنده " عاجز است که خداوند قادر آنرا را خلق کرده و مثل روز روشن است که آنها نمی توانند جوابگوی خواسته های بشر باشند و آنها را نجات دهند .

مرگ ، حقیقت انکار نا پذیری است که نشان می دهد، این معبودهای دروغین نمی توانند هیچ منفعتی به انسان داشته باشند . و برای رسیدن به این حقیقت نباید به انتظار مرگ نشست تا با چشم خود دید که این مخلوقات عاجز در برابر مرگ هیچ کاری نمی توانند انجام دهند . چون در آن زمان به پایان مهلتان در دنیا رسیده ایم و برای جبران جاهلیتی که کرده ایم خیلی دیر شده . و خداوند در قرآن در رابطه با این انسانها ، چنین می فرماید :

آنان غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند! ولی آنها قادر به یاری ایشان نیستند، و این [عبادت‌کنندگان در قیامت] لشکری برای آنها خواهند بود که در آتش دوزخ احضار می‌شوند! (سوره یاسین، ۷۵-۷۴)

چنان که دیدید ، حیات کسانی که مومن نیستند پایه بی اساس و متزلزل دارد ، و بر لب پرتگاهی که در حال فروپاش شدن است بنا نهاده شده و در نتیجه این است که یک فرق اساسی دیگر در بین مومنان و کسانی که مومن نیستند زاییده می شود و آن این می باشد که : مومنان آن کسی را که خداوند برگزیده ، به عنوان راهنما و رهبر خود قبول می کنند و قرآن را به عنوان کتاب حق و پیامبر را به عنوان نشان دهنده راه حق می پذیرند و به کتاب و سنت پیامبر عمل می کنند . دین آنها همانطور که در قرآن خداوند نیز تعریف شده و پیامبر نیز از آن پیروی کرده ، دین اسلام می باشد .

و کسانی که با بی توجهی به وجود خدا زندگیشان را ادامه می دهند ، البته که بجای خدا ی تبارک و تعالی ، معبود های خیالی را که در ذهنشان می پروراند و آنها را با قدرت و عظمت می پندارند اطاعت خواهند کرد . دین آنها ، چند خدایی است و دینی نیست که مانند اسلام معتقد به یگانگی و تغییر نا پذیری ذات خدا باشد . اینها چون ارزشهای اجتماعی را که در آن زندگی می کنند برای خود الگوی کار قرار داده اند ، صاحب افکاری می شوند که آنها را به راهی می کشاند که در آن قوانین و هدف ها فرق اساسی با اسلام دارد . و بدین دلیل است که دین " چند الهی " که آنها از آن پیروی می کنند ، به شاخه های متفاوتی نیز تقسیم می شود .

در این بین کسانی نیز هستند که هدفشان از زندگی بدست آوردن ثروت و قدرت می باشد و در نظر گروه دیگر این هدف ، در انسانی محترم بودن بصورتی که همگان حرف او را قبول کنند خلاصه شده است . و کسانی نیز هستند که هدفشان " همسری نمونه " بودن و "خانواده ای گرم و صمیمی " تشکیل دادن می باشد . این تفاوت هایی که در اهداف انسانها وجود دارد ابتدا باعث می شود " طرز زندگی متفاوتی " در افراد دیده شود و سپس " دین " های متفاوت از هم در سایه فرق در اهداف بوجود آید ، در اصل همانطور که در ابتدا بحث نیز اشاره کردیم این ها اصولی است که بر پایه ای بنا نهاده شده که در آن کوچکترین توجهی به وجود خداوند و محدوده های اخلاقی نشان داده نشده است .

این در حالی است که آفرینش انسانها ، برپایه بندگی خدا را کردن و اعتماد داشتن به خداوند بنا نهاده شده است . انسان بدلیل اینکه بتواند خواسته ها و آرزوهای نا محدود خود را به تنهایی بر آورده کند ، از ابتدای آفرینش مجبور بوده که وابسته به خداوند باشد و به این دلیل در فطرت هر انسان قبول کردن خدا به عنوان " رب " (بوجود آورنده ، راهنما ، قانون گذار) نهفته است .

مومنی که ایمان واقعی دارد در تمام مدت زندگی ، تسلیم خواسته های شیطانی نفس نمی شود و در طول حیات خود سوال "چه کار باید انجام دهم " در کتاب خدا و پیامبر (ص) و سنت او جستجو کرده و با الگو قرار دادن پیامبر (ص) برای خود ، سعی در رسیدن به جواب سواش را دارد . زندگی مومن کاملاً با زندگی منکران فرق دارد . و مومنان بعضی از حقایق را که منکران هیچ گاه نمی توانند به آنها پی ببرند را از قرآن می آموزند . برای مثال خداوند در قرآن کریم مژده داده است که کسانی که از خدا ترس دارند و به او پناه می برند در هر وضعیت مطلق نیز در نزد خدا چاره ای برای آنها وجود دارد .

و چون عده آنها سرآمد، آنها را بطرز شایسته ای نگه دارید یا بطرز شایسته ای از آنان جدا شوید؛ و دو مرد عادل از خودتان را گواه گیرید؛ و شهادت را برای خدا برپا دارید؛ این چیزی است که مؤمنان به خدا و روز قیامت به آن اندرز داده می شوند! و هر کس تقوای الهی پیشه کند، خداوند راه نجاتی برای او فراهم می کند، و او را از جایی که گمان ندارد روزی می دهد؛ و هر کس بر خدا توکل کند، کفایت امرش را می کند؛ خداوند فرمان خود را به انجام می رساند؛ و خدا برای هر چیزی اندازه ای قرار داده است! (سوره طلاق ، ۲-۳)

مومنی که پی به قدرت بی پایان خداوند برده و چنانکه مستحق خداوند است او را شناخته است ، تسلیم خدا خواهد شد . چونکه او می داند ، " کسی که به خدا توکل کند ، آن ، برای او کافی است " در آیه ای آمده که حضرت یعقوب (ع) به پسران خود در این رابطه چنین خبر می دهد :

و [هنگامی که می‌خواستند حرکت کنند، یعقوب] گفت: (فرزندان من! از يك در وارد نشوید؛ بلکه از درهای متفرق وارد گردید [تا توجه مردم به سوی شما جلب نشود]! و [من با این دستور،] نمی‌توانم حادثه‌ای را که از سوی خدا حتمی است، از شما دفع کنم! حکم و فرمان، تنها از آن خداست! بر او توکل کرده‌ام؛ و همه متوکلان باید بر او توکل کنند!) (سوره یوسف ، ۶۷).

مومنی که به این اصل اعتقاد دارد که ، وظیفه او در دنیا جز انجام دادن احکام خداوند متعال نمی‌باشد و هم "مسئولیت" و هم وظیفه او اجزای این احکام می‌باشد . فقط خود را موظف خواهد دانست که در راه خدا تلاش کند . هر چیز را از خدا طلب می‌کند چون می‌داند که خالق و بوجود آورنده تمام چیزها خداست و خداست که به او همه چیز را اعطا کرده . خداوند در قرآن این سخنان مومنان را چنین خبر داده است :

من جنّ و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند [و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند]! هرگز از آنها روزی نمی‌خواهم، و نمی‌خواهم مرا اطعام کنند! خداوند روزی‌دهنده و صاحب قوت و قدرت است! (سوره ذاریات ، ۵۸-۵۶)

در نتیجه در وجود مومنی که صاحب خصوصیات یک مومن واقعی (که در قرآن به آن اشاره شده) ، می‌باشد ، چیزی بنام " ترس از آینده " نمی‌تواند وجود داشته باشد . این ترس فقط مختص کسانی است که هزاران خدای دروغی را در ذهن خود ساخته اند و مدام در حال برتر قرار دادن خدایی نسبت به خدای دیگر هستند . چنین انسانهایی که نمی‌دانند تمام اتفاقات در سایه مقدرات و خواسته های خدا در حال انجام پذیرفتن است ، گمان میکنند که در حال مجادله برای " نجات دادن زندگی خود " هستند . بر این باورند که " روزیشان " را باید " از سنگ در بیاورند " . و در سایه چنین افکار غلطی است که ، چنین نتیجه ای به دست می‌آورند .

بدیع الزمان سعید نوری بعد از اینکه بیان میدارد که خدانشناسان نمی‌دانند که اصلی ترین مسئولیت انسان بندگی خدا را کردن میباشد ، چنین اضافه میکند که :

... " حیات یک جدال (جنگ) است . حکمی است کاملا ابلهانه (غیر عاقلانه) . "

روحیاتی که در اثر منطق " زندگی یک جدال است " زاییده میشود ، از خصوصیات اصلی کسانی است که صاحب دینی هستند که تربیت های قرآن در آن وجود ندارد . این انسانها بدلیل داشتن منطق مورد بحث ، مدام با روحیه ای مملو از فشار و نا آرامی و بدون آرامش ، زندگی را ادامه میدهند . چنانکه :

تعداد زیادی از انسانها ، درست بر عکس مومنان ، کسانی هستند که دارای صفاتی از قبیل بخل و منفعت طلبی میباشند و در زندگی بدنبال چیزهای بی ارزش اند و تنها فکر آنها " حفظ منافع خود " میباشد .

از فداکاری ، و از آرامش روحی که در اثرانجام فداکاری در انسان بوجود می آورد ، بی خبرند . دوست داشتن آنها متکی به منافعشان است : انسان ها را " بخاطر منافع " دوست دارند نه بخاطر خصلت های زیبای آنان.

طبیعی است که آنان حتی کسانی را که آنان را دوست دارند را نیز با در نظر گرفتن منفعت های خود دوست میدارند . و بدین دلیل هیچ گاه شانس زندگی در محیطی که در آن صداقت و وفا موجود است را ندارند و هر لحظه در این اندیشه به سر میبرند که " مبادا کسی ثروت مند تر و زیباتر و خوش تیپ تر از من را پیدا کرده و مرا ترک کند "

حسودند ، به همین دلیل از زیبایی ها و خوبی ها لذت نمی برند . برای مثال وقتی انسان زیبایی را میبینند بجای آنکه زیبایی او را تحسین کرده و بگویند " خداوند چقدر زیبا آفریده " و با به زبان آوردن این مطلب آرامش بیابند ، با خود میگویند " چرا خدا این زیبایی را به من نداده " ، افکار خود را به هم زده و خود را ناراحت میکنند .

شاکر نعمت های خداوند نیستند و آنچه خداوند به آنها بخشیده را کافی نمی دانند . و بدین سبب هر زمان " باز بیشتر " میخواهند و این طلب و خواستن پایان پذیر نیست و به شکل بیماری در می آید .

عاجز و ضعیف بودن خود را قبول نکرده و از خداوند امداد ، طلب نمی کنند . و گمان میکنند با بزرگ نمایی خود در مقابل خداوند و با کمک نخواستن از او ، عجز و ضعف خود را میتوانند پنهان کنند . در حالی که با این کار عاجز بودن و ضعیف بودن آنها از بین نخواهد رفت و این بار از انسانها انتظار یاری دارند . ولی آن کسی که در برابر آنهاست نیز همانند خود او فقط منافع خود را در نظر دارد و بنده عاجز و ناتوان خداست و قادر نیست مرحمت و شفقت را در معنای حقیقی به انسانهای دیگر نشان دهد و به این جهت است که بخاطر نرسیدن به انتظاراتشان ، مدام دچار افسردگی شده و احساس کم شخصیتی به آنها دست میدهد .

از بخشندگی و خوش دلی بهره ای نبرده اند و به این جهت کوچکترین عدم تفاهم در بین آنها، سبب دعوا و دلخوری می شود. بیشتر موارد هر دو طرف، کوتاه آمدن را در خور غرور خود نمی دانند. و بدین دلیل مدام دعوای شددیدی انجام میدهند.

دنیایی که تحت حمایت و کنترل خدا قرار دارد را تصور نمی کنند، بلکه تصور می کنند در جنگی وحشی که تنها قانون آن " غالب آمدن " می باشد در حال زندگی اند. و در راستای افکار بی خردانه ای که دارند باید برای زندگی کردن در این " جنگل " هر زمان دارای خصلت درندگی و وحشیت باشند. و چون در نتیجه این افکار چنین خصلتهایی را پیدا میکنند. یا به تعبیر جاهلانه دیگر " ماهی کوچک مظلوم " شده و خرده می شوند و یا " ماهی بزرگ ظالم " شده و ماهی های دیگر را میخورند.

با توجه به تعبیری که از بی معرفتان داشتیم، کسانی که با ایمان زندگی نمیکنند نیز در هر جمعی که انسانها وجود دارند حضور پیدا کرده و تمام خصوصیتی را که در بالا آنها را ذکر کرده ایم را از خود بروز میدهند. پروردگاران در قرآن از این افراد بدلیل اینکه به یاد خدا و آخرت نمی باشند، با نام جمع " جاهلان " شناسانده است. همانطور که پروردگاران در کتاب نیز اشاره داشته پسران اسرائیل به هیچ نحوی سر عقل نیامده و تسلیم خداوند نشده اند و حضرت موسی (ع) آنها را به جاهل بودن معرفی کرده بود. در رابطه با این موضوع آیات قرآن چنین است:

و بنی اسرائیل را [سالم] از دریا عبور دادیم؛ [ناگاه] در راه خود به گروهی رسیدند که اطراف بتهایشان، با تواضع و خضوع، گرد آمده بودند. [در این هنگام، بنی اسرائیل] به موسی گفتند: (تو هم برای ما معبودی قرار ده، همانگونه که آنها معبودان [و خدایانی] دارند!) گفت: (شما جمعیتی جاهل و نادان هستید! اما هنگامی که تذکراتی را که به آنها داده شده بود فراموش کردند، [لحظه عذاب فرا رسید؛ و] نهیکنندگان از بدی را رهایی بخشیدیم؛ و کسانی را که ستم کردند، بخاطر نافرمانیشان به عذاب شدیدی گرفتار ساختیم. (سوره اعراف ۱۳۸ و ۱۶۵)

اما همانطور که کمی قبل نیز اشاره شد " جاهلیت " یک کل نیست. نمی توان گفت: در یک جمع همه به یک اندازه دارای خصلت " جاهلیت " میباشند و این مهر را به همه آنها زد، چون انسانها متفاوت از یکدیگرند. این افراد اکثرا، از اصل مهمی که در راس اصول " جاهلیت " آورده میشود و آن هم به دست آوردن قدرت اقتصادی است پیروی میکنند.

چگونگی ارزش گذاری انسان در جمع " جاهلان "

در نظر مسلمانان ، ارزش انسانها به میزان تقوای آنهاست (میزان ترس و تسلیم و نزدیکی به خدا) . و کسانی که با ایمان نمی باشند در جمع جاهلانی که خود آنها را بوجود آورده اند ، به انسانها به اندازه ثروتی که دارند ارزش قائلند و مقدار ارزش آنها به مقدار پول آنها است .

- وقتی وضع این چنین باشد ، بی شک در جمع جالان منطق های بی اساس و غلط زیادی پیدا خواهد شد .

- کسی که پول زیادی دارد ، اگر چه با آبرو و حیثیت نباشد باز هم در جمع جاهلان احترام زیادی خواهد دید .

- در نتیجه قانونی که در این جمع بوجود آمده فرد " ثروت مند بی حیثیت " که از او بحث شد ، خودش نیز باور خواهد کرد که فردی است که لایق احترام و ارزش دیگران می باشد .

- زمانی که " پول " تبدیل به فاکتور اساسی می شود ، " بی پولان " اتوماتیک وار درست برعکس " پولداران " هر زمان در خود احساس خرد شدن و نااعتمادی کرده و با چنین احساسی زندگی میکنند . مخصوصا زمانی که بی پولان در کنار پولداران قرار میگیرند چگونگی احساس آنها خیلی آشکارتر نمایان میشود . فردی که در وضعیت مادی نامساعد به سر می برد ، ممکن است زمانی که در مقابلش فرد ثروت مند بی آبرویی قرار گیرد ، با اینکه یقین دارد که او از آن فرد خیلی با آبروتر است اما تحت تاثیر ارزش های جمع " جاهلان " قرار گرفته و به راحتی نمیتواند رد کند که بی پولی سبب بی ارزشی افراد نمی تواند باشد .

- در جمع جاهلان وقتی که پول به فاکتور خیلی اساسی برای سنجش ارزش انسانها تبدیل می شود ، کاملا طبیعی است که ضد اخلاق های بزرگ دیگر نیز پیدا شود . اخلاق های ناسپاسی مانند رشوه ، راهزنی ، دزدی و تقلب به صورت جزو لاینفک زندگی در خواهد آمد . وقتی که بزرگترین ارزش ، پولداری باشد ، بالطبع هر روشی که منجر به پول درآوردن شود ، هر چند هم روشی ناصواب و بی عدالت باشد ، مشروعیت پیدا می کند . خداوند در قرآن موضوع مورد بحثمان یعنی " مرکزیت پول " در جمع جاهلان را با شرح قصه قارون بصورت بسیار زیبایی بیان فرموده است .

قارون از قوم موسی بود، اما بر آنان ستم کرد؛ ما آنقدر از گنجها به او داده بودیم که حمل کلیدهای آن برای يك گروه زورمند مشکل بود! [به خاطر آورید] هنگامی را که قومش به او گفتند: (این همه شادی مغرورانه مکن، که خداوند شادی کنندگان مغرور را دوست نمی‌دارد! و در آنچه خدا به تو داده، سرای آخرت را بطلب؛ و بهره‌ات را از دنیا فراموش مکن؛ و همان‌گونه که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن؛ و هرگز در زمین در جستجوی فساد مباش، که خدا مفسدان را دوست ندارد! [قارون] گفت: (این ثروت را بوسیله دانشی که نزد من است به دست آورده‌ام!) آیا او نمی‌دانست که خداوند اقوامی را پیش از او هلاک کرد که نیرومندتر و ثروتمندتر از او بودند؟! [و هنگامی که عذاب الهی فرا رسد،] مجرمان از گناهانشان سؤال نمی‌شوند. [روزی قارون] با تمام زینت خود در برابر قومش ظاهر شد، آنها که خواهان زندگی دنیا بودند گفتند: (ای کاش همانند آنچه به قارون داده شده است ما نیز داشتیم! به راستی که او بهره عظیمی دارد!) اما کسانی که علم و دانش به آنها داده شده بود گفتند: (وای بر شما ثواب الهی برای کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند بهتر است، اما جز صابران آن را دریافت نمی‌کنند.) سپس ما، او و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم، و گروهی نداشت که او را در برابر عذاب الهی یاری کنند، و خود نیز نمی‌توانست خویشان را یاری دهد. و آنها که دیروز آرزو می‌کردند بجای او باشند [هنگامی که این صحنه را دیدند] گفتند: (وای بر ما! گویی خدا روزی را بر هر کس از بندگان بخواند گسترش می‌دهد یا تنگ می‌گیرد! اگر خدا بر ما منت نهاده بود، ما را نیز به قعر زمین فرو می‌برد! ای وای گویی کافران هرگز رستگار نمی‌شوند! [آری،] این سرای آخر تو را [تنها] برای کسانی قرار می‌دهیم که اراده برتری‌جویی در زمین و فساد را ندارند؛ و عاقبت نیک برای پرهیزگاران است! (سوره قصص ، ۷۶-۸۳)

همانطور که در آیات ملاحظه کردیم ، قارون و کسانی که به او باور داشته اند یک جمع جاهلان را تشکیل میدادند آنان معتقد به این اصل بودند که به خواست خدا تمام این ملک ها از آن او شده . قارون فکر می کرد که ملک و مالی را خدا به او ارزانی داشته به خاطر برتری است که در او نسبت به دیگران وجود دارد ، در حالی که :

همانطور که خالق تمام چیزها خداست ، صاحب اصلی تمام آنها نیز خداوند می باشد . و تمام انسان ها به این ملکی که از آن خداست فقط به صورت گذرا " امانتداری " آن به عهده انسان ها گذاشته می شود . انسانها امانتدار ملک خدا هستند .

نعمت هایی که به انسانها داده شده ، به دلیل برتریّت و یا شایستگی آنها نسبت به دیگران نمی باشد فقط به صورت نعمت خدا و امتحان الهی در اختیار آنها قرار می گیرد . برای " مغرور شدن " نیست بلکه برای " سپاس گذاری " به آنها داده شده است . اگر این را درک نکنیم ، ملک و مالی که صاحب آن می شویم نه در این دنیا و نه در آخرت برای انسان سعادت و خوشبختی به همراه خواهد داشت .

ملک و مال برای بخل ورزیدن " جمع کردن - اندوختن " نیست ، برای صرف کردن در راه رضای خدا داده می شود . و به این دلیل در قرآن از کسانی که آن را انجام نمی دهند این چنین یاد شده .

کسانی که بخل می‌ورزند، و آنچه را خدا از فضل خویش به آنان داده، انفاق نمی‌کنند، گمان نکنند این کار به سود آنها است؛ بلکه برای آنها شر است؛ بزودی در روز قیامت، آنچه را نسبت به آن بخل ورزیدند، همانند طوقی به گردنشان می‌افکنند. و میراث آسمانها و زمین، از آن خداست؛ و خداوند، از آنچه انجام می‌دهید، آگاه است. (سوره آل عمران ، ۱۸۰)

مومن ملک و مالی را که خدا به او داده ، بصورت معقولانه صرف جلب رضای خدا می کند و از تمام شدن و مصرف آن نباید ترس داشته باشد ، خداوند در قرآن دقت ما را به این خطر جلب کرده که ، امکان دارد شیطان انسان را با اتمام مال و " فقیر شدن بترساند "

شیطان، شما را -به هنگام انفاق-، وعده فقر و تهیدستی می‌دهد؛ و به فحشا -و زشتیها- امر می‌کند؛ ولی خداوند وعده (آمرزش) و (فزونی) به شما می‌دهد؛ و خداوند، قدرتش وسیع، و -به هر چیز- داناست. -به همین دلیل، به وعده‌های خود، وفا می‌کند.- (سوره بقره ، ۲۶۸)

و مالی را که در راه خدا " انفاق " خرج شده دوباره به او باز گردانده خواهد شد . در رابطه با این موضوع آیه چنین فرموده :

بگو: (پروردگام روزی را برای هر کس بخواهد وسعت می‌بخشد، و برای هر کس بخواهد تنگ [و محدود] می‌سازد؛ و هر چیزی را [در راه او] انفاق کنید، عوض آن را می‌دهد [و جای آن را پر می‌کند]؛ و او بهترین روزی‌دهندگان است!) (سبا ، ۳۹)

قصه هارون را که در بالا به شرح آن پرداختیم در اصل شخصیتی را در جمع جاهلان به نمایش می گذارد . وقتی آیات را با دقت مورد کنکاش قرار می دهیم متوجه میشویم که هارون در اصل تمثیل کننده شخصیتی

است که در جمع جاهلان وجود دارد . و این شخصیت ، فردی است که با ثروت و اعتبار خود دقت همگان را به خود جلب کرده است .

در این آیات همانطور کسانی که حسرت زندگی قارون را می خورند آورده شده . و اینها نیز همانند قارون افکار جاهلانه دارند و خدا را صاحب ملک ها نمی دانند . در نتیجه هم شخص قارون و هم ثروتی که او دارد در نظر آنها از منزلت و بزرگی برخوردار می باشد .

فقط مومنان می باشند که از اثرات بد جاهلین در امان خواهند ماند ، آنها :

ارزشها در نظر آنها پول نیست و بخاطر ایمان داشتن و دانستن اینکه تمام ملک هستی از آن خداوند بی همتا است ، به مال قارون حسادت نکرده و فقط دلشان به حال او سوخته بود .

مانند اعضای جمع جاهلان ، بعد از آن که ملک قارون نابود شده ، پی نبرده بودند که این خواست خداوند است . به بندگانش هم رزق بی حد و نصاب ارزانی می دارد و هم همه چیز را در یک لحظه از دست آنها میگیرد ، چون تمام ماجرابی که قرار بود اتفاق افتد را از ابتدای کار دیده و درک کرده بودند .

و همچنین مورد مشابهی در سوره کهف در مورد " صاحبان باغ " نیز دیده می شود . انسانهایی که مانند قارون به آنها مقدار زیادی نعمت و ثروت ارزانی شده و آنها خود را مالک حقیقی این ملک و مال ها دانستند . و فرق اساسی که بین این انسانها و مومنین آشکار شد را خداوند متعال در آیات قرآن چنین بیان فرموده اند :

[ای پیامبر!] برای آنان مثالی بزن: آن دو مرد، که برای یکی از آنها دو باغ از انواع انگورها قرار دادیم؛ و گرداگرد آن دو [باغ] را با درختان نخل پوشاندیم؛ و در میانشان زراعت پر برکتی قرار دادیم. هر دو باغ، میوه آورده بود، [میوه‌های فراوان]، و چیزی فروگذار نکرده بود؛ و میان آن دو، نهر بزرگی جاری ساخته بودیم. صاحب این باغ، درآمد فراوانی داشت؛ به همین جهت، به دوستش -در حالی که با او گفتگو می‌کرد- چنین گفت: (من از نظر ثروت از تو برتر، و از نظر نفرت نیرومندترم!) و در حالی که نسبت به خود ستمکار بود، در باغ خویش گام نهاد، و گفت: (من گمان نمی‌کنم هرگز این باغ نابود شود! و باور نمی‌کنم قیامت برپا گردد!) و اگر به سوی پروردگرم بازگردانده شوم [و قیامتی در کار باشد]، جایگاهی بهتر از این جا خواهم یافت!) دوست [با ایمان] وی -در حالی که با او گفتگو می‌کرد- گفت: (آیا به خدایی که تو را از خاک، و سپس از نطفه آفرید، و پس از آن تو را مرد کاملی قرار داد ، کافر شدی؟! ولی من کسی هستم که (الله) پروردگار من است؛ و هیچ کس را شریک پروردگرم قرار نمی‌دهم! چرا هنگامی که وارد باغت شدی، نگفتی این نعمتی است که خدا خواسته است؟! قوت [و نیرویی] جز از ناحیه خدا نیست! و اگر می‌بینی من از نظر مال و فرزند از تو کمترم [مطلب مهمی نیست]! شاید

پروردگارم بهتر از باغ تو به من بدهد؛ و مجازات حساب شده‌ای از آسمان بر باغ تو فرو فرستد، بگونه‌ای که آن را به زمین بی‌گیاه لغزنده‌ای مبدل کند! و یا آب آن در اعمال زمین فرو رود، آن گونه که هرگز نتوانی آن را به دست آوری!) [به هر حال عذاب الهی فرا رسید،] و تمام میوه‌های آن نابود شد؛ و او بخاطر هزینه‌هایی که در آن صرف کرده بود، پیوسته دستهای خود را به هم می‌مالید - در حالی که تمام باغ بر داربسته‌هایش فرو ریخته بود - و می‌گفت: (ای کاش کسی را همتای پروردگارم قرار نداده بودم!) و گروهی نداشت که او را در برابر [عذاب] خداوند یاری دهند؛ و از خودش [نیز] نمی‌توانست یاری گیرد. در آنجا ثابت شد که ولایت [و قدرت] از آن خداوند بر حق است! اوست که برترین ثواب، و بهترین عاقبت را [برای مطیعان] دارد! (سوره کهف، ۴۴ - ۳۲)

کسانی که به مادیات ارزش فراوان قائلند :

در بیشتر قصص قرآن کریم سرگذشت آن دسته از مومنان " پیامبران " که وقتی در مقابل دیگران قرار می‌گرفته‌اند، اخلاق‌های دینی را تبلیغ کرده و بیشتر آنها با افکاری نظیر نمردن مجادله فکری می‌کردند، آورده شده. چنان که در تمامی قصه‌های پیامبران چنین افرادی که از آنها یاد شد، دیده می‌شود و تمام پیامبران وظیفه راهنمایی آن‌ها را دارند.

پروردگار در قرآن مشرکان را با صفاتی از قبیل: " کسانی که خود را بزرگ و سرور قدم می‌دانستند " ، " مست در قدرت و رفاه بودند " ، " بر انجام گناه اسرا می‌ورزیدند " ، " با نا عدالتی بی‌نیاز شدن " شناسانده است. تمام این افراد در یک نقطه با هم مشترک‌اند و آن این است که تمام مال، قدرت و امکاناتی را که خداوند به آنها بخشیده را صرف عصیان کاری در برابر خدا و برقراری فساد و خرابی در روی زمین می‌کنند. که این امر در آیات قرآن چنین نشان داده شده.

و ما در هیچ شهر و دیاری پیامبری بیم‌دهنده نفرستادیم مگر اینکه مترفین آنها [که مست ناز و نعمت بودند] گفتند: (ما به آنچه فرستاده شده‌اید کافریم!) و گفتند: (اموال و اولاد ما [از همه] بیشتر است [و این نشانه علاقه خدا به ماست!])؛ و ما هرگز مجازات نخواهیم شد!) (سوره سبأ، ۳۵ و ۳۴)

با در نظر داشتن اطلاعاتی که در آیات قرآن در مورد خصوصیات افراد مورد بحثمان داده شده ، چنین می توانیم نتیجه بگیریم که آنها انسانهایی هستند که :

رفاهی که به آنان بخشیده شده (مال ها و پسرانشان) در افراد مورد بحث مان باعث گستاخی بیش از حد ، خداشناسی ، و عصیان در برابر خدا (خدا را تغزیه کردن) شده است .

اما قوم عاد بناحق در زمین تکبر ورزیدند و گفتند: (چه کسی از ما نیرومندتر است؟!) آیا نمی دانستند خداوندی که آنان را آفریده از آنها قویتر است؟ و [به خاطر این پندار] پیوسته آیات ما را انکار می کردند. (سوره فصلت ، ۱۵)

بیان این مطلب خالی از لطف نیست که : صاحب امکان مادی فراوانی بودن ، دلیل بر بی نیازی انسان نیست . و او نباید لحظه ای فراموش کند که تمام چیزهایی که صاحب آنها می باشد در اصل از آن خداوند تعالی است و از اینکه این امکانات در اختیار او نهاده شده مدام شاکر و سپاسگذار خداوند باید باشد .

در این مواقع آن رفتاری خطا میباشد که انسانها به دلیل داشتن امکاناتی که در زندگی دنیوی بوسیله خدا در اختیار آنها نهاده شده است متکبر شده اند و این وسیله ای باشد برای انکار وجود خداوند متعال . همانطور که قرآن کریم انسانهای بدی را که مایه عبرت معرفی کرده نیز دارای چنین خصوصیتی می داند .

چنان که کسانی هم که در برابر مومنانی که تعالیم قرآن را تبلیغ می کنند ، عکس العمل شدید نشان می دهند آنان " رهبرانی هستند که مست قدرت و ثروت " می باشند . گروه مورد بحثمان بدلیل تسلیم نشدن در برابر پروردگار جهانیان و مصرف نکردن امکاناتی که در دست آنها وجود دارد بصورتی که رضای خدا در آن باشد . در مقابل مومنان از خود خشم نشان می دهند ، چنان که مشرکان مکه در عصر پیامبر بر اثر خشمی که در آنها بوجود آمده بود ، بالاجبار باعث شد که اذیت هایی را در حق حضرت پیامبر (ص) روا داشته باشند برای مثال او را دستگیر کنند ، او را از محل زندگی اش بالاجبار دور کنند و حتی به فکر به قتل رساندن پیامبر (ص) بیافتند .

[به خاطر بیاور] هنگامی را که کافران نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند، یا به قتل برسانند، و یا [از مکه] خارج سازند؛ آنها چاره می اندیشیدند [و نقشه می کشیدند]، و خداوند هم تدبیر می کرد؛ و خدا بهترین چاره جویان و تدبیرکنندگان است! (سوره انفاق ، ۳۰)

امروز نیز مدام به مواردی که از اجتماع جاهلان که در قرآن در مورد چگونگی زندگی، منش و اخلاق های ناشایست آنها بطور مفصل بحث شده، بر می خوریم. در تمام کشورهای دنیا با شیوه بی اساس و غلطی که زندگی می کنند هر گونه اخلاق ناشایست را مشروع پنداشته و بدلیل امکانات مادی فراوانی که دارند جز افراد رده اول اجتماع مطرح می شوند و از جمله عناصر مهمی می باشند که باعث فروپاشی اصول اخلاقی جامعه می گردند. هر نوع عمل جنسی نا مشروع را انجام می دهند. مصرف مواد مخدر و مشروبات الکلی در آنها خیلی زیاد است، تفریحات آنها ضد اخلاق و غیر عادی است و آنان سبب از بین رفتن معنویات در جامعه می باشند که امروزه در بیشتر کشورهای آمریکای جنوبی، آسیای جنوبی و کشورهای غربی شاهدین موارد هستیم. اما نباید فراموش کنیم که، هر ستمی که بر پایه اخلاقیات نا صواب، تقلب، کلاهبرداری، نا عدالتی و نا درستی بنا شده باشد محکوم به شکست است. تمام سیستم های غربی که از این نوع هستند محکوم به نابودی اند. این حقیقت در آیه ای از قرآن کریم به این شکل خبر داده شده:

اینها همه بخاطر استکبار در زمین و نیرنگهای بدشان بود؛ اما این نیرنگها تنها دامان صاحبانش را می گیرد؛ آیا آنها چیزی جز سنت پیشینیان و [عذابهای دردناک آنان] را انتظار دارند؟! هرگز برای سنت خدا تبدیل نخواهی یافت، و هرگز برای سنت الهی تغییری نمی یابی! (سوره فاطر، ۴۳)

چنان که دیدیم، کسانی که در روی زمین به دلیل داشتن قدرت و ثروت از خود بی خود شده و از این امکانات در راه های نا صواب و زندگی نادرست استفاده می کنند. به همراه افرادی که به آنها در این راه کمک می رسانند، همگی درون منجلاب فساد گرفتار می شوند، اما با همه اینها شانس توبه کردن از انجام کارهای بد را تا زمانی که در این دنیا زندگی می کنند را دارند. و نباید فراموش کنند که مستحق عفو پروردگار خواهند بود به شرطی که از راه گناهی که در پیش گرفته اند برگردند، به خدا ایمان بیاورند و شروع کنند به تلاش در راه خیر رساندن به ملت و مملکت و هر زمان دوست عدالت و خوبی و دشمن بدی ها و نا عدالتی ها باشند و خداوند را مالک بر همه چیز و ناظر بر اعمالشان بدانند.

کسی که به راه راست هدایت می شود قبل از همه منفعت آن به خود شخصی است که به راه راست هدایت شده، و در مقابل این اگر کسی از راه راست منحرف شده و مجدداً به سوی بدی ها روی برگردانند بی گمان پروردگارمان عذابی با شدت بیشتر را برای او در نظر گرفته است. خدا در آیه شریفه چنین بیان می دارد.

هر کس هدایت شود، برای خود هدایت یافته؛ و آن کس که گمراه گردد، به زیان خود گمراه شده است؛ و هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد؛ و ما هرگز [قومی را] مجازات نخواهیم کرد، مگر آنکه پیامبری مبعوث کرده باشیم [تا وظایفشان را بیان کند]. (سوره اسرا، ۱۵)

اخلاق در جمع جاهلان

چنان که خدا در قرآن می فرماید : اخلاقیات مومنان بر پایه ترس از خدا و خوشنود نمودن خداوند بنا نهاده شده . در جمع " جاهلان " چون " تقوا " معنا نداشته و اعمال بر اساس آن نیست معنای اخلاقیات نیز غلط تعبیر شده است :

جمع " جاهلان " چون پی به قدرت بی پایان خداوند نبرده اند ، لذا معنی اخلاقیات ، متکی به این است که انسانها چگونه بخواهند اخلاق را تعریف کنند . بدین دلیل است که در نظر آنان هیچ عملی خلاف اخلاق شمرده نمی شود . چنان که هنجارها و اخلاق هایی که از جانب دیگر اعضای جامعه زشت تلقی میشود و انسانها از انجام آن پرهیز میکنند از سوی این افراد جاهل به صورتی خیلی راحت و عادی انجام می شود . و یا برای اینکه این ضد اخلاق از دید دیگر اعضای جامعه زشت تلقی نشود ، برای مشروع نشان دادن ، آنها را با اسم ها و شکل های جدید زینت می بخشند .

برای مثال عمل فحوش حتی از نظر کسانی که در جمع جاهلان اند به عنوان یک ضد اخلاق تلقی می شود . و بدین دلیل برخی از اعضای این اجتماع اگر هم عمل فحوش را انجام دهند به طور آشکارا می گویند که " من فحوش انجام نمی دهم " اما در جایی که کسی آن را نبیند و نفهمد به راحتی آن عمل را انجام می دهند .

این امر در جمع انسانهای جاهل هر روز و در هر ساعت به صورت های مختلف ممکن است دیده شود .

خواستن حیات ابدی

بگو: (این مرگی که از آن فرار می کنید سرانجام با شما ملاقات خواهد کرد؛ سپس به سوی کسی که دانای پنهان و آشکار است بازگردانده می شوید؛ آنگاه شما را از آنچه انجام می دادید خبر می دهد!) (سوره جمعه ، ۸)

یکی دیگر از خصوصیات منسوبین به جامعه " جاهلان " این می باشد که نه به خدا و نه به وجود آخرت اعتقاد دارند . مهم تر آنکه فکر می کنند " اصلا نخواهند مرد " . در این جمع مرگ واژه ای است است که هر کس آن را می داند و می شناسد . اما آن را به موضوعی که اصلا بحث نمی شود و حتی بر سر زبان نمی آید مبدل ساخته اند . تمام حساب هایشان را بدون در نظر گرفتن مرگ انجام می دهند . گویا در " این دنیا " ثروتی به نام زندگی تا ابدیت را صاحب شده اند . تمام حسابهایشان بدلیل اینکه مرگ را هیچ گاه در نظر ندارند . بحث از این واقعیت انکار نا پذیر را به عنوان کاری بیهوده و ابلهانه قبول دارند .

و یکی دیگر از نمونه هایی که نشان می دهد انسانهای جاهل زندگی خود را بر پایه منطقی غلط بنا نهاده اند این است که " هر نفس طعم مرگ را خواهد چشید . "

هر کسی مرگ را می چشد؛ و شما پاداش خود را بطور کامل در روز قیامت خواهید گرفت؛ آنها که از آتش [دوزخ] دور شده، و به بهشت وارد شوند نجات یافته و رستگار شده‌اند و زندگی دنیا، چیزی جز سرمایه فریب نیست! (سوره آل عمران ، ۱۸۵)

و بنا به فرموده قرآن در آیه ۱۸۵ سوره آل عمران ، به پایان رسیدن عمر هر کس یک قانون مطلق الهی است . در یک زندگی که اصل مرگ در نظر گرفته نشود ، بدیهی است که آن زندگی بر پایه اصولی کوچک و فرعی نهاده می شود . این در حالی است که انسان زمانی که عقل خود را کمی بکار بیاندازد متوجه خواهد شد که :

با توجه به اینکه انسان دوستدار زندگی بی پایان است ، دلیل اینکه به اوبه طور میانگین در زمان کوتاه مدت ۶۰-۷۰ سال اجازه زندگی کردن در دنیا داده شده را باید بطور عمیق بیاندیشید .

به هیچ وجه نمی تواند با نیاندیشیدن به مرگ از آن فرار کند . ولی باید این را بداند که درست شبیه شتر مرغ از ترس شکارچی فقط سر خود را می تواند پنهان کند .

باید این را به خوبی درک کرد خدایی که قدرت و توان این را دارد که او را از نطفه ای بی جان به شکلی خارق العاده خلق کند این توان را نیز می تواند داشته باشد که او را دوباره زنده کند .

در صد ها آیه قرآن وعده داده شده که خداوند انسان را بعد از مرگ دوباره جان بخشیده و زنده خواهد کرد . و بدون شک خداوند به تمام وعده هایی که داده عمل خواهد نمود . در این موقع است که نتیجه می گیریم مرگ آغاز نابودی نبوده بلکه دری است برای ورود به آخرت و زندگی ابدی .

و در این هنگام است که خواهیم فهمید که ترس از مرگ هم هیچ فایده ای ندارد زیرا فرار از مرگ امکان پذیر نیست . و هر کس در زمانی که در مقدرات او به ثبت رسیده ، خواهد مرد .

خداوند متعال در قرآن کریم کسانی را که از مرگ ترس دارند را این چنین هشدار داده :

سپس بدنبال این غم و اندوه، آرامشی بر شما فرستاد. این آرامش، بصورت خواب سبکی بود که [در شب بعد از حادثه احد،] گروهی از شما را فرا گرفت؛ اما گروه دیگری در فکر جان خویش بودند؛ [و خواب به چشمانشان نرفت.] آنها گمانهای نادرستی - همچون گمانهای دوران جاهلیت- درباره خدا داشتند؛ و می گفتند: (آیا چیزی از پیروزی نصیب ما می شود؟! بگو: (همه کارها [و پیروزیها] به دست خداست!) آنها در دل خود، چیزی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی سازند؛ می گویند: (اگر ما سهمی از پیروزی داشتیم، در این جا کشته نمی شدیم!) بگو: (اگر هم در خانه های خود بودید، آنهایی که کشته شدن بر آنها مقرر شده بود، قطعاً به سوی آرامگاه های خود، بیرون می آمدند [و آنها را به قتل می رساندند]. و اینها برای این است که خداوند، آنچه در سینه های پنهان دارید، بیازماید؛ و آنچه را در دل های شما [از ایمان] است، خالص گرداند؛ و خداوند از آنچه در درون سینه هاست، با خیر است. (سوره آل عمران ، ۱۵۴)

مرگ درب ورود به جهان آخرت می باشد . اما در سعادت و خوشبختی فقط به روی کسانی باز خواهد شد که عمر خود را در جهت رضای الهی صرف کرده اند . ولی مرگ برای کسانی که از خدا روی بر گردانده اند آغازگر فلاکت و بد بختی بزرگی است . و پروردگاران در قرآن نیز خبر داده است به کسانی که چنین می اندیشند که مرگ به سراغ آنها نخواهد آمد و خداوند را فراموش کرده اند و زمانی که مرگ گریبان آنها را خواهد گرفت ، و آنها پشیمان خواهند شد که این پشیمانی هیچ فایده ای در بر نخواهد داشت :

برای کسانی که کارهای بد را انجام می دهند، و هنگامی که مرگ یکی از آنها فرا می رسد می گوید: (الان توبه کردم!) توبه نیست؛ و نه برای کسانی که در حال کفر از دنیا می روند؛ اینها کسانی هستند که عذاب دردناکی برایشان فراهم کرده ایم. (سوره نسا ، ۱۸)

[آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می دهند] تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرارسد، می گوید: (پروردگار من! مرا بازگردانید! شاید در آنچه ترك کردم [و کوتاهی نمودم] عمل صالحی انجام دهم!) [ولی به او می گویند:] چنین نیست! این سخنی است که او

به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است!] و پشت سر آنان برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند!
(سوره مومنین ۹۹-۱۰۰)

دل بستگی به ثروت و امکاناتی که در دنیا به دست آورده ایم، هیچ معنایی ندارد. هیچ کس نه مال و ملک اش، نه زیبایی، نه قدرت نه شهرت و نه خانواده اش را به سرای ابدیت خواهد برد. و هیچ یک از آنها در مزار کنار آدم نخواهند بود. در مزار فقط بدنی که به کفن پوشیده شده جا دارد و بعد از مدت زمان کوتاهی آن بدن هم پوسیده شده و از بین خواهد رفت.

تنها چیزی که انسان با خود به سرای آخرت منتقل می‌کند، اعمال و عبادت‌های صالحی است که برای جلب رضای خدا انجام داده است. و نعمت‌هایی که برای استفاده در این دنیا به او بخشیده شده، مانند "سلامتی، زیبایی، قدرت، شهرت و... " در جهان آخرت بصورت خیلی زیباتر و بهتر دوباره در اختیار انسان قرار خواهد شد.

کسانی که به این حقیقت توجه نکرده و مادیات و وجود خود را در سایه "بخلی" که در آنهاست از صرف کردن در جهت رضای خدا معاف داشته‌اند. در حقیقت آنها به خود "بخل" ورزیده و جهان آخرت را از دست می‌دهند. خداوند بلند مرتبه در رابطه با این موضوع در آیه زیر چنین می‌فرماید:

آری، شما همان گروهی هستید که برای انفاق در راه خدا دعوت می‌شوید، بعضی از شما بخل می‌ورزند؛ و هر کس بخل ورزد، نسبت به خود بخل کرده است؛ و خداوند بی‌نیاز است و شما همه نیازمندید؛ و هرگاه سرپیچی کنید، خداوند گروه دیگری را جای شما می‌آورد پس آنها مانند شما نخواهند بود [و سخاوتمندان در راه خدا انفاق می‌کنند]. (سوره محمد، ۳۸)

کسانی که حقیقت را انکار می‌کنند و با علاقه‌ای شدید وابسته دنیا می‌شوند، سعی دارند خود را به اصطلاح از موجوداتی که "مرگ به سراغ آنها نمی‌آید" بدانند. و دوست داشتن اینکه "از خود چیزی بر جای بگذارند که نامشان را زنده نگه دارد" نیز از این نشات گرفته و آن نوع‌های مختلفی دارد از قبیل:

بعضی از آنها از خود اثری بر جای می‌گذارند که "نامشان را زنده نگه دارد" و خداوند در قرآن این شیوه را چنین بیان داشته است:

آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوا و هوس می‌سازید؟! و قصرها و قلعه‌های زیبا و محکم بنا می‌کنید شاید در دنیا جاودانه بمانید؟! (سوره شعرا، ۱۲۹-۱۲۸)

یکی دیگر از مثال های بارز برای این رفتار ،علاقه بیش از حد برای " تربیت فرزند " می باشد . آنان که امید به آخرت ندارند ، اکثراً عاشق این هستند که فرزندان از خود داشته باشند که نام آنها را یاد کرده و راهشان را ادامه دهند . و مخصوصاً طالب فرزند ذکور بودن نیز در آنها از این نشات می گیرد . پروردگاران از اینکه " صاحب فرزند شدن " حس زیبایی کوتاهی است که زندگی دنیوی را آذین می بخشد ، در آیات قرآن کریم این چنین خبر می دهد :

بدانید زندگی دنیا تنها بازی و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی در میان شما و افزون طلبی در اموال و فرزندان است، همانند بارانی که محصولش کشاورزان را در شگفتی فرو می برد، سپس خشک می شود بگونه ای که آن را زرد رنگ می بینی؛ سپس تبدیل به گاه می شود! و در آخرت، عذاب شدید است یا مغفرت و رضای الهی؛ و [به هر حال] زندگی دنیا چیزی جز متاع فریب نیست! (سوره حدید ، ۲۰)

البته که آرزوی انسان برای پرورش دادن فرزندان با رفتار و منش درست و انسانی مقبول می باشد . اما در جمع جاهلان ، دلیل این آرزو به دست آوردن رضای خدا نیست . بلکه ، راضی کردن نفس خویش و اینکه در دنیا کسی را جایگزین خود کند که ادامه دهنده نام و راه او باشد .

این در حالی است که وقتی به قرآن می نگریم می بینیم که مومنان فقط بخاطر این صاحب فرزند می شوند که رضای پروردگار را جلب کنند و بسیاری از پیامبران به دلیل مساعد نبودن شرایط مکانی و زمانی چنین امکانی نداشتند که رضایت خدا را جلب کنند و برای مدت طولانی صاحب فرزند نمی شوند . و فقط به این دلیل که بعد از خود کسی باشد که دین را تبلیغ و از آن دفاع کند از خداوند خواسته بودند که به آنها فرزند عطا کند .

تعبیر دین در جمع جاهلان

صفتی را که برای جاهلان تا اینجا شمرده ایم : آنها آنطور که باید از خدا تقدیر و تشکر به عمل نمی آورند و به این دلیل جمعی که لایق لفظ " جاهل " می شود دارای ساختاری می باشند که در آن دین را با منطق غلط و

برداشتی نا درست هم سو با منافع خود معنی می کنند و دینی که به این ترتیب در نتیجه تفاسیر غلط آشکار میشود خیلی متفاوت تر از دینی است که خداوند در قرآن از آن تعریف به عمل آورده است .

پروردگاران دینی را که حضرت محمد (ص) آورده را ، دینی که بار سنگینی را از دوش انسانها بر داشته و زنجیر راز دست و پای آنها باز کرده است . (سوره اعراف ، ۱۵۷) و دینی که " در آن هیچ سختی وجود ندارد " معرفی کرده است .

و در راه خدا جهاد کنید، و حق جهادش را ادا نمایید! او شما را برگزید، و در دین [اسلام] کار سنگین و سختی بر شما قرار ندارد؛ از آیین پدرتان ابراهیم پیروی کنید؛ خداوند شما را در کتابهای پیشین و در این کتاب آسمانی (مسلمان) نامید، تا پیامبر گواه بر شما باشد، و شما گواهان بر مردم! پس نماز را برپا دارید، و زکات را بدهید، و به خدا تمسک جوئید، که او مولا و سرپرست شماست! چه مولای خوب، و چه یاور شایسته‌ای! (سوره حج ، ۷۸)

قرآن انسانها را با اندیشاندن در مورد عقاید باطل و غلط کمک می کند انسانها خود راه درست را کشف کنند و به شکلی زندگی کنند که خداوند متعال خواهان آن است .

و جمع جاهلان نیز با نادیده گرفتن پیام های و آشکار و واضحی که در قرآن آمده است ، به اسم اسلام ، دینی با تعصب شدید به وجود آورده اند.

در تعریفی که در قرآن کریم از دین شده است اینطور آمده است که انسان باید فقط بندگی خدا را کند و از بندگی موجوداتی بغیر از خدا اجتناب کرده و سعی کند خود را از زیر یوغ استعمار آن موجودات رها نماید . و بدین ترتیب انسان مسئول جستجوی جلب رضایت پروردگار جهانیان میباشد و در اجباریتی مانند راضی ساختن دیگر موجودات از خود نمی باشد . و جاهلان چنین میپندارند که جلب رضایت خدا و خشنود ساختن پروردگار به هیچ وجه نمی تواند راه نجات و سعادت باشد . بلکه این راه فقط منوط است به خشنود ساختن کسانی که منافع انسان را تامین می کنند . این افکار نادرست جاهلان آنان را به چنین تعریفی از دین هدایت میکند که : دین سبب معلومی است که برای قوی تر کردن فشار های اجتماعی بر روی انسانها به وجود آمده . و در نتیجه این افکار در محور ترس از اینکه " انسانها چه فکر میکنند " شکل یافته است . در حالی که این گونه تفکرات از اخلاقیات دین حقیقی کاملاً فرق داشته و حتی ریشه این دین ها (حقیقی و ساختگی) نیز متفاوت از هم است .

جاهلانی که اخلاقیات قرآن را چنین برداشت کرده اند، دین را با رسوم و عادت‌ها همانند پنداشته‌اند. عادت‌های قدیمی و باورها را به دین اضافه کرده و دیندار بودن را به شکلی تعبیر کرده‌اند که گویی تقلیدی است که از پدرانمان و گذشته گانمان به ما رسیده است. در حالی که دینی که خداوند آن را تعبیر کرده و در زندگی پیامبر اسلام (ص) نیز بطور مدام با نمونه‌های زیبای برخورد می‌کنیم و می‌بینیم که دین هیچ شباهتی و ربطی با تعبیر جاهلان ندارد. خداوند در قرآن کریم فقط مرزهای خود را مشخص کرده و برای زندگی در محدوده این مرزها سنت پیامبر (ص) را امر می‌کند. در طول تاریخ، پیامبران برای مبارزه با اندیشه‌ی تقلید، در مقابل انسانها قرار گرفته و با باورهای غلط آنان مبارزه کرده‌اند. آنان از این اخلاقیات چنان که در آیات قرآن به آنها اشاره شده، چنین خبر داده بودند.

بعضی از مردم، معبودهایی غیر از خداوند برای خود انتخاب می‌کنند؛ و آنها را همچون خدا دوست می‌دارند. اما آنها که ایمان دارند، عشقشان به خدا، -از مشرکان نسبت به معبودهایشان،- شدیدتر است. و آنها که ستم کردند، -و معبودی غیر خدا برگزیدند،- هنگامی که عذاب -الهی- را مشاهده کنند، خواهند دانست که تمام قدرت، از آن خداست؛ و خدا دارای مجازات شدید است؛ -نه معبودهای خیالی که از آنها می‌هراسند.- (سوره بقره، ۱۶۵)

و همین موضوع در آیات زیرچنین توضیح داده شده است. و هنگامی که به آنها گفته شود: (به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیاوید!)، می‌گویند: (آنچه از پدران خود یافته‌ایم، ما را بس است!)؛ آیا اگر پدران آنها چیزی نمی‌دانستند، و هدایت نیافته بودند [باز از آنها پیروی می‌کنند]؟! (سوره مائده، ۱۰۴)، آنها خدا را درست نشناختند که گفتند: (خدا، هیچ چیز بر هیچ انسانی، نفرستاده است!) بگو: (چه کسی کتابی را که موسی آورد، نازل کرد؟! کتابی که برای مردم، نور و هدایت بود؛ اما شما] آن را بصورت پراکنده قرار می‌دهید؛ قسمتی را آشکار، و قسمت زیادی را پنهان می‌دارید؛ و مطالبی به شما تعلیم داده شده که نه شما و نه پدرانتان، از آن با خبر نبودید!) بگو: (خدا!) سپس آنها را در گفتگوهای لجاجت‌آمیزشان رها کن، تا بازی کنند! (سوره انعام، ۹۱)، و هنگامی که کار زشتی انجام می‌دهند می‌گویند: (پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است!) بگو: (خداوند [هرگز] به کار زشت فرمان نمی‌دهد! آیا چیزی به خدا نسبت می‌دهید که نمی‌دانید؟! (سوره اعراف، ۲۸))

بعضی از انسانهای جاهل دین را یک بنیاد اجتماعی تصور می‌کنند. طبیعی است که نتیجه‌ای که از این طرز فکر ناشی می‌شود، دین را از شکل معقولانه و منطقی آن جدا کرده و دورنگه می‌دارند. این در حالی است که چنانکه خداوند نیز در قرآن کریم اشاره داشته، عقل از ملزومات مومن بودن است. و مومنان پیوسته

به تفکر کردن و تمیز دادن آیات خداوند و شناختن آیات به این وسیله دستور داده شده اند . ایمان و عقل با یکدیگر در رابطه است . در نتیجه بکار گیری عقل است که ایمان آورده می شود و هر چقدر عقل خود را بیشتر بکار اندازیم به همان اندازه بر همان اندازه بر مقدار ایمانمان نیز افزوده خواهد شد . در حالی که جاهلان ایمان را صرفاً در " باور " خلاصه کرده اند . و وجود خداوند و صفات تعالی را با کمک عقل پی به وجود خداوند و صفات تعالی نمی برند بلکه فکر می کنند که می توانند بصورت سنتی و تقلید کورکورانه از گذاشتگان با ایمان شد . و بدین دلیل است که باوری که جاهلان از خداوند تعالی دارند شدیداً در درجه ضعیف می باشد . و به خاطر اینکه این باور ضعیف و غلط از بین نرود ، و به اعتقادهای باطل و منطق های مسخره و خارج از فرمایشات قرآن مانند : " اگر در مورد مسائل دینی زیاد بیاندیشی ، ایمان خود را از دست می دهی " متمسک می شوند .

و در سایه این منطق غلط است که اندیشه های جاهلان قانون های جدیدی را به دین اضافه می کند ، و بدون احساس هیچ مانعی حلال های خداوند را حرام اعلام کرده است . و خداوند که شاهد فشار ناشی از این منطق ، "ممنوعیت ها " بر انسانها بوده توجه آنان را هر زمان به این آیات مبارک جلب کرده است .

بگو: (چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگان خود آفریده، و روزیهای پاکیزه را حرام کرده است؟! بگو: (اینها در زندگی دنیا، برای کسانی است که ایمان آورده‌اند؛ [اگر چه دیگران نیز با آنها مشارکت دارند؛ ولی] در قیامت، خالص [برای مؤمنان] خواهد بود.) این گونه آیات [خود] را برای کسانی که آگاهند، شرح می‌دهیم! بگو: (خداوند، تنها اعمال زشت را، چه آشکار باشد چه پنهان، حرام کرده است؛ و [همچنین] گناه و ستم بناحق را؛ و اینکه چیزی را که خداوند دلیلی برای آن نازل نکرده، شریک او قرار دهید؛ و به خدا مطلبی نسبت دهید که نمی‌دانید.) (سوره اعراف ، ۳۳-۳۲)

چرا از چیزها [=گوشتها]نی که نام خدا بر آنها برده شده نمی‌خورید؟! در حالی که [خداوند] آنچه را بر شما حرام بوده، بیان کرده است! مگر اینکه ناچار باشید؛ [که در این صورت، خوردن از گوشت آن حیوانات جایز است.] و بسیاری از مردم، به خاطر هوی و هوس و بی‌دانشی، [دیگران را] گمراه می‌سازند؛ و پروردگارت، تجاوزکاران را بهتر می‌شناسد. (سوره انعام ، ۱۱۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! چیزهای پاکیزه را که خداوند برای شما حلال کرده است، حرام نکنید! و از حد، تجاوز ننمایید! زیرا خداوند متجاوزان را دوست نمی‌دارد. (سوره مائده ، ۸۷)

در نتیجه این جنگ روانی که جاهلان آن را به راه انداخته اند ، سعی بر این دارند که اسلام را یک دین "بدوی" نشان دهند ، در حالی که این حقیقت ندارد . پیامبران ، مدنی ترین انسانهایی بودند که در عهد خود می زیسته اند و همچنین آنان انسانهایی بودند که فوق العاده با فرهنگ و بی نهایت زیبا درون بوده و از تمام

صفات نیکوی انسانی برخوردار بوده اند . حضرت سلیمان (ع) نمونه ای از این پیامبران بود که در کاخ های وی مملو از زیبایی های معماری و اشیای بی نظیر بود .

مسلمان بودن بدین معنی نیست که به فرهنگ هایی که از گذشته گان برایمان به ارث مانده قناعت کنیم و از رسومات و سنت های کهنه لذت ببریم . و " شرقی " بودن نیز به این معنی نیست که ما را محدود به یک فرهنگ و یا طرز زندگی بکند . مسلمان بودن یعنی بندگی خدا را کردن و بابت نعمت هایی که خداوند تعالی در اختیار ما قرار داده از او تشکر کردن است . و تلاش کردن برای شناخت هر چه بیشتر پروردگار جهانیان و انسانی نمونه با اخلاقیات شایسته بودن است .

مسلمان واقعی ، بدنبال جلب رضایت خداست ، خدایی که صاحب قدرت ناپایان و خالق تمام هستی است . و در مقابل رضایت پروردگار از او انتظار هیچ گونه پاداشت مادی و یا معنوی را ندارد .

و این نشان دهنده یک مسلمان واقعی می باشد .

جهنم :

مکان ابدی کسانی که بغیر از خدا به اله های دروغین باور داشته اند .

آیا کسی که از رضای خدا پیروی کرده، همانند کسی است که به خشم و غضب خدا بازگشته؟! و جایگاه او جهنم، و پایان کار یار بد است. (سوره آل عمران، ۱۶۲) او بس

مکانی برای خفت و عذاب همیشگی است . (سوره توبه ، ۶۳ و ۶۸ . سوره مائده ، ۸۰ . سوره انعام ، ۱۲۸ . سوره هود ، ۱۰۷ . سوره نحل ، ۲۹ . سوره انبیا ، ۹۹ . سوره نسا ۱۴ و ۱۵۱ .)

آتش آن بسیار گدازان و سوزان است . (سوره معراج ، ۱۶-۱۵ . سوره آل عمران ، ۱۸۱ . سوره احزاب ، ۶۴ . سوره حج ، ۷۲ . سوره نور ، ۵۷ . سوره فرقان ، ۱۱ .)

صداهای وحشتناک در آنجا پیچیده میشود . (سوره فرقان ، ۱۲ . سوره ملک ۸-۷)

بدترین مکانی است که خدا خلق کرده است . (سوره آل عمران ، ۱۶۲ . سوره نسا ، ۱۱۵)

عذاب به شکلی پی در پی و مداوم است و هیچگاه کم نمی شود . (سوره مومن ، ۴۷-۴۶ . سوره مائده ، ۳۷ .
سوره یونس ، ۵۲ . سوره بینه ، ۶ . سوره حج ، ۲۲ . سوره آل عمران ۸۸ . سوره فاطر ، ۳۶)

با مرگ ، امکان رها شدن از عذاب وجود ندارد . (سوره ابراهیم ، ۱۷)

کسی نیست که به کمک انسان بیاید . (سوره آل عمران ، ۹۱)

راه فرار و رهایی وجود ندارد . (سوره مییت ، ۳۷ . سوره کهف ، ۵۳ . سوره بلد ، ۲۰-۱۹)

مجازات آنها توسط فرشتگان عذاب انجام میگردد . (سوره مومن ، ۵۰-۴۹ . سوره زخرف ۷۷ . سوره مدثر ،
۳۱-۲۶)

هیزم آن بدن انسانهای گناهکار و سنگها است . (سوره بقره ، ۲۴ . سوره تحریم ، ۶ . سوره آل عمران ، ۱۰ .
سوره انبیا ، ۹۸ . سوره هود ، ۱۱۹ . سوره سجده ، ۱۳)

با آتش به بدن ها داغ گذاشته میشود . (سوره توبه ، ۳۵)

ناله های وحشتناکی که استخوان ها را می لرزاند ، شنیده می شود . (سوره انبیا ، ۱۰۰)

گناهکاران به غل و زنجیر کشیده شده اند . (سوره ابراهیم ، ۴۹)

به آنها آب جوشان و کثیف می نوشانند . (سوره نباء ۲۵-۲۴ . سوره قاشیه ، ۵ . سوره واقعه ، ۵۵-۵۴ .
سوره یونس ، ۴ . سوره ص ، ۵۷ . سوره ابراهیم ۱۷-۱۶)

خوراک آنها درخت زقّوم و تیغ های سم دار است . (سوره دخان ، ۴۶-۴۳ . سوره صافات ۶۶-۶۲ .
سوره واقعه ، ۵۳-۵۲ . سوره مزمل ، ۱۳ . سوره غاشیه ، ۷-۶)

لباسهایشان از قطران [= ماده چسبنده بد بوی قابل اشتعال] است. (سوره ابراهیم ، ۵۰)

جنت

مکان ابدی کسانی که فقط رضای خدا را جلب کرده اند .

هر چه بخواهند در آنجا برای آنها هست، و نزد ما نعمتهای بیشتری است [که به فکر هیچ کس نمی‌رسد]! (سوره ق ، ۳۵)

تمام چیزهایی که مایه لذت بخشی انسان است در آنجا وجود دارد و حتی نعمت های بیشتری در آنجاست . (سوره ق ، ۳۵ . سوره زخرف ، ۷۱ . سوره انبیا ۱۰۲)

ملکی بسیار معظم است . (سوره انسان ، ۲۰)

همه جا پر شده از نعمت ها . (سوره صافات ، ۴۳ . سوره انسان ، ۲۰)

مرگ چشیده نمیشود . (سوره دخان ، ۵۶)

تا ابد در آنجا به سر میبرند . (سوره بقره ، ۲۵)

خستگی و پریشانی وجود ندارد . (سوره فاطر ، ۳۵)

خوشبختی در آن بی حد و نصاب است . (سوره یس ، ۵۵)

یک راحتی و آسایش کامل وجود دارد . (سوره واقعه ، ۸۹)

بسیار پهناور است . (سوره حدید ، ۲۱)

غم و اندوه در آنجا وجود ندارد . (سوره بقره ، ۶۲ . سوره آل عمران ۱۷۰ . سوره فاتر ۳۴ . سوره عراف ، ۳۵)

اکرام های بی حدی میبینند . (سوره صافات ، ۴۲)

باغهایی از بهشت در آن موجود است که از زیر درختانش نهرها جاریست و برای آنان همسرانی پاک و پاکیزه است، و جاودانه در آن خواهند بود. نزد آنها همسرانی زیبا چشم است که جز به شوهران خود عشق نمی‌ورزند. همسرانی همچون مروارید در صدف پنهان! و همه آنها دوشیزه میباشند . (سوره بقره ، ۲۵ . سوره صافات ، ۴۹ . سوره زخرف ، ۷۰ . سوره صافات ، ۴۸ . سوره دوخان ، ۵۴ . سوره واقعه ، ۲۳-۲۲ و ۳۶-۳۷ . سوره الرحمن ۵۶ و ۵۸ و ۷۰ و ۷۲ . سوره نباء ، ۳۳ . سوره واقعه ، ۳۵)

قصرهای عظیم و بناهای زیبا دارد . (سوره فرقان ، ۷۵ و ۱۰ . سوره عنکبوت ۵۸ . سورصافات ، ۱۲)

سردی و گرمی که موجب ناراحتی شود در آنجا وجود ندارد . و همه جا را سایه پوشانده است . (سوره انسان ، ۱۳ . سوره رعد ، ۳۵ . سوره مرسلات ، ۴۱ . سوره نساء ، ۵۷)

نهرها در آن روان است . (سوره بقره ، ۲۵)

در آن نهرهایی از شیر و عسل جاری است . (سوره محمد ، ۱۵)

در آنجا تخت هایی که بر بلندی نهاده شده و با طلا و جواهرات آذین بندی شده وجود دارد . (سوره واقعه ، ۳۴ و ۱۵ . سوره غاشیه ، ۱۳ . سوره صافات ، ۴۴)

بالش ها در آن صف داده شده و فرش های فاخر گسترده و تشک هایی با زیبایی های وصف ناپذیر در آن است . (سوره غاشیه ۱۶-۱۵ . سوره رحمن ، ۷۶ . سوره واقعه ، ۳۰)

روزی بی حد و نصاب که در اثر مصرف تمام نمیشود در آن وجود دارد . (سوره ص ، ۵۴ . سوره مومن ، ۴۰)

از مقدار نعمات آنجا کم نمی شود . (سوره انسان ، ۱۳ . سوره واقعه ، ۳۳)

میوه هایی لذیذ از انواع گوناگون در آن است . (سوره واقعه ، ۲۸ و ۲۹ و ۳۲ . سوره نباء ، ۳۲ . سوره حاقه ، ۲۳ . سوره رحمن ، ۶۸ . سوره انسان ، ۱۴)

چشمه هایی از آب زلال در آن روان است . (سوره مطفین ، ۲۸ . سوره غاشیه ، ۱۲ . سوره رحمن ، ۵۰ . سوره انسان ، ۶ و ۱۸)

زیبایی ها و ظرافت در آن فراوان است . (سوره رحمن ، ۴۸)

فرش هایی از استر زیبای ستبر در آنجا وجود دارد . (سوره رحمن ، ۵۴)

خدمتکاران پاکیزه ، در حال خدمتند . (سوره تور ، ۲۴)

و بر گردشان نوجوانانی جاودانی می گردند که هرگاه آنها را ببینی گمان می کنی مروارید پراکنده اند . (سوره انسان ، ۱۹)

در آن شراب های تمیزی وجود دارد که انسانها را مست نمی کند . (سوره مطفین ، ۲۶-۲۵ . سوره انسان ، ۵ . سوره صافات ، ۴۷-۴۶ . سوره واقعه ، ۱۹ . سوره تور ، ۲۳)

لباسهایی است از حریر نازک سبزرنگ، و از دیبای ضخیم، و با دستبندهایی از نقره آراسته اند، در آنجا وجود دارد . (سوره انسان ، ۲۱ . سوره حج ، ۲۳)

تمامی خوراک ها و نوشیدنی ها در ظرف هایی از طلا و نقره پذیرایی میشود . (سوره زخرف ، ۷۱ . سوره انسان ، ۱۶-۱۵)

میوه هایی در آن وجود دارد که شبیه به آن را در دنیا نیز خورده ایم . (سوره بقره ، ۲۵)

فصل چهارم :

فروپاشی داروینیسیم

برخی نظریه تکامل یا داروینیسیم را تنها یک مفهوم علمی می‌دانند که در زندگی روزانه آنان هیچ نقش مستقیمی ندارد، که البته این خطا، خطای متداولی است. نظریه تکامل پیش از آن که در چارچوب علوم زیستی قرار گیرد، شالوده فلسفه گمراه‌کننده‌ای است که بر بسیاری از مردم جهان تأثیر گذارده است؛ ماتریالیسم.

فلسفه ماتریالیسم، که تنها به وجود ماده اعتقاد دارد و انسان را چیزی جز توده‌های ماده نمی‌داند، مدعی است انسان حیوانی است که برای سلطه بلامنازع خویش مبارزه می‌کند.

ریشه‌های تفکر تکامل‌گرایی به جزمیت‌اندیشی عهد باستان برمی‌گردد که می‌کوشید حقیقت خلقت را رد کند. در عوض بسیاری از دانشمندان پیشگام در علوم جدید به وجود خداوند باور داشتند و هنگام مطالعه علوم، در پی کشف جهانی بودند که خداوند آفریده است و به دنبال درک قوانین خداوندی که بر این جهان حاکم است. ستاره‌شناسانی چون کپرنیک، کپلر و گالیله؛ گوئیور پدر علم دیرینه‌شناسی، لینه، پیشگام گیاه‌شناسی و جانورشناسی، و اسحاق نیوتن، برجسته‌ترین دانشمندی که تاکنون زیسته است، همگی نه تنها با اعتقاد به وجود خدا به مطالعه علوم می‌پرداختند، بلکه ایمان داشتند که تمامی کائنات از خلقت خداوند سرچشمه گرفته‌اند^(۱). آلبرت انیشتین، بزرگ‌ترین نابغه عصر ما، دیگر دانشمند خداپرستی است که می‌گوید: «دانشمند واقعی که ایمان عمیق به خداوند نداشته باشد قابل تصور نیست. شاید بتوان این‌گونه بیان کرد که علم بدون مذهب، علمی سست‌بنیاد است»^(۲).

نظریه تکامل، حاصل فلسفه مادی‌گرایی است که با بازسازی فلسفه‌های مادی‌گرایی دوران باستان شکل گرفته و در قرن نوزدهم فراگیر شده است. ماتریالیسم تنها با مدد گرفتن از عوامل مادی به تفسیر طبیعت می‌پردازد. از آنجا که به خلقت باور ندارد، مدعی است که تمام پدیده‌های عالم، چه جاندار و چه بی‌جان،

نه از راه خلقت، بلکه در نتیجه تصادف به وجود آمدند و پس از آن بود که دارای نظم و قانون شدند؛ اما ذهن انسان به گونه‌ای شکل گرفته است که هر نظمی را که می‌بیند، وجود ناظمی را برای آن فرض می‌کند. فلسفه مادی‌گرایی که در مقابل این ویژگی بسیار مهم ذهن انسان قرار دارد، در اواسط قرن نوزدهم، «نظریه تکامل» را پایه‌گذاری کرد.

نژادپرستی و تکامل‌گرایی

یکی از مهم‌ترین اندیشه‌های داروین که تاکنون کمتر مطرح شده است، نژادگرایی اوست. داروین اروپائیان سفیدپوست را نسبت به دیگر نژادهای انسانی، پیشرفته‌تر می‌داند. در حالی که وی بر این ادعاست که انسان، شکل تکامل‌یافته مخلوقات شبه بوزینه است، معتقد است برخی از نژادها از تکامل بیشتری برخوردار شدند و دیگر نژادها هنوز ویژگی‌هایی شبیه میمون‌ها را با خود دارند.

عقاید پوچ داروین نه تنها شکل نظریه به خود گرفته، بلکه به مهم‌ترین مبانی علمی نژادگرایی تبدیل شده است. داروینیسم، با این فرض که موجودات زنده در جریان مبارزه برای حیات به تکامل رسیدند، با علوم اجتماعی همساز شده و با عنوان «داروینیسم اجتماعی» به صورت یک اندیشه درآمده است.

داروینیسم اجتماعی بر این باور است که نژادهای انسانی امروزی در پله‌های متفاوتی از «نردبان تکامل» قرار دارند، به گونه‌ای که نژادهای اروپایی از همه پیشگام‌تر هستند و هنوز بسیاری از نژادهای دیگر، ویژگی‌هایی شبیه میمون دارند.

بحران تکامل‌گرایی

نظریه داروین، با قوانین مربوط به ژنتیک که در ربع نخست قرن بیستم کشف گردید، عمیقاً گرفتار بحران شد. با این حال، گروهی از دانشمندان که همچنان می‌خواستند به داروین وفادار باشند، سخت تلاش کردند تا برای برون رفت از این بحران راه‌حلهایی بیابند.

الگوی نو داروینیسم امروزی بر این باور است که حیات با دو مکانیسم طبیعی به تکامل رسیده است: «انتخاب طبیعی» و «موتاسیون» (جهش). این تئوری اساساً ادعا می‌کند که انتخاب طبیعی و موتاسیون دو مکانیسم مکمل هستند. ریشه تغییرات تکاملی از جهشهای تصادفی سرچشمه می‌گیرد که در ساختارهای ژنتیکی موجودات زنده اتفاق می‌افتد. خصوصیات حاصل از موتاسیون با مکانیسم انتخاب طبیعی گزینش می‌شوند و بدین طریق موجودات زنده تکامل می‌یابند.

با این حال، وقتی که به این تئوری عمیق‌تر می‌نگریم، درمی‌یابیم که هیچ مکانیسم تکاملی در اینجا اتفاق نمی‌افتد. نه انتخاب طبیعی و نه موتاسیون در تغییر شکل گونه‌های مختلف به هیچ گونه سهمی ندارند، و ادعای آنان کاملاً بی‌اساس است.

انتخاب طبیعی تنها افراد ناقص، ضعیف یا ناسالم از هر گونه‌ای را انتخاب می‌کند و نمی‌تواند گونه‌ای جدید همراه با اطلاعات ژنتیکی جدید با اندامهای جدید بیافریند. به عبارت دیگر، انتخاب طبیعی نمی‌تواند موجب تکامل موجودی شود. به همین دلیل نوداروینیسیم ناچار شد بعد از انتخاب طبیعی، برای موتاسیون به منزله «عامل تغییرات سودمند»، جایگاه والایی در نظر گیرد؛ اما واقعیت این است که موتاسیون تنها «عامل تغییرات زیان‌بخش» است.

موتاسیون را شکستگیها یا جایگزینیهای تعریف کرده‌اند که در مولکول DNA اتفاق می‌افتد. این مولکول در نیوکلیئ (هسته) سلولهای اندام زنده یافت می‌شود و حاوی تمامی اطلاعات ژنتیکی آن اندام می‌باشد. این شکستگیها و جایگزینیها در نتیجه عوامل بیرونی همچون تشعشعات یا عملیات شیمیایی به وجود می‌آیند. هر موتاسیون یک «تصادف» است که باعث ویرانی نیوکلیئیدهای سازنده DNA می‌شود یا محل آنها را تغییر می‌دهد. بسیاری وقتها، آنها به قدری مخرب و تغییردهنده هستند که سلولها قادر به بازسازی آنها نیستند.

موتاسیون، که تکامل‌گرایان همواره خود را پشت آن پنهان می‌کنند، عصای جادویی نیست که موجب پیشرفته‌تر شدن و کامل شدن اندامهای زنده شود. تأثیر آنی موتاسیون زیان‌آور است. تغییرات ناشی از موتاسیون تنها می‌تواند همان تغییراتی باشد که مردم هیروشیما، ناکازاکی و چرنوبیل تجربه کرده‌اند؛ یعنی مرگ، معلولیت و رخدادهای شگفت طبیعت و... علت آن نیز بسیار روشن است: DNA دارای ساختار بسیار پیچیده‌ای است و تأثیرات اتفاقی تنها موجب ویرانی آن می‌شود.

تعجبی ندارد که هیچ موتاسیون سودمندی تاکنون مشاهده نشده و به عکس، ثابت شده که همه آنها زیان‌آور بودند. بدین‌سان، ممکن نیست که موجودات زنده تحول یافته باشند؛ زیرا در طبیعت هیچ مکانیسمی وجود ندارد که باعث این تحول شود و سنگواره‌ها نیز همین ادعا را ثابت می‌کنند و هیچ گونه فرایند تکاملی در آنها دیده نمی‌شود، بلکه کاملاً عکس آن [اثبات‌پذیر است].

بر اساس تئوری تکامل، حیات از دریا آغاز شد و تکامل یافته، به وسیله دوزیستان به خشکی انتقال یافت. همین طرح تکاملی همچنین ادعا می‌کند که دوزیستان به خزندگان که تنها در خشکی زندگی می‌کنند تکامل یافتند.

این نظریه نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا میان این دو دسته از حیوانات، اختلافات ساختمانی بی‌شماری وجود دارد؛ مثلاً، تخم دوزیستان به گونه‌ای طراحی شده است که در داخل آب رشد می‌کند و حال آن که تخم جنینی برای رشد در خشکی طراحی شده است.

بر اساس نظریه تکامل خزندگان نه تنها نیاکان پرندگان، بلکه نیاکان پستانداران نیز هستند، در حالی که میان این دو طبقه از موجودات زنده، تفاوت‌های بسیاری وجود دارد. پستانداران حیوانات خونگرم هستند (بدین معنی که می‌توانند خودشان گرمای لازم بدنشان را تأمین کنند و آن را در حد ثابتی نگه دارند)، بچه‌ها بوده، به نوزادشان شیر می‌دهند و بدنشان از پشم یا مو پوشیده شده است. از سوی دیگر، خزندگان خونسرد هستند (بدین معنی که نمی‌توانند تولید گرما کنند، و حرارت بدنشان بر اساس دمای محیط تغییر می‌کند)، تخم‌گذارند، به نوزادشان شیر نمی‌دهند و بدنشان از پولک پوشیده شده است.

همه این حقایق نشان می‌دهد که موجودات زنده ناگهان روی زمین ظاهر شده، به طور کامل شکل گرفتند، بی‌آن که فرآیند تکاملی را طی کرده باشند، و این خود شاهدهی بر این حقیقت است که آنها خلق شده‌اند. برخلاف داستان باقی «انسان بوزینه» که با تبلیغات پر سر و صدای رسانه‌ای به مردم تحمیل می‌کنند، انسان نیز به طور ناگهانی و کامل روی زمین پا گذاشت.

بن‌بست تکامل در راه رفتن با دو پا

گذشته از اینکه فسیلها برای اثبات نظریه تکامل راه به جایی نبردند، شکافهای ترمیم‌ناپذیر در کالبدشناسی میان انسان و بوزینه نیز افسانه تکامل انسان را باطل می‌سازند. یکی از این شکافها، به شیوه راه رفتن مربوط می‌شود.

انسان روی دو پا به طور مستقیم راه می‌رود. این شیوه راه رفتن، شکل بسیار مخصوصی است که در هیچ يك از انواع پستانداران دیده نمی‌شود. برخی از حیوانات که بر روی دو پای پشتی می‌ایستند، توانایی چندانی برای تحرك ندارند. حیواناتی چون خرسها و میمونها بسیار به ندرت می‌توانند بدین شکل راه بروند و آن هم هنگامی که مثلاً می‌خواهند به غذایی دسترسی پیدا کنند و آن هم تنها برای مدت کوتاهی. اسکلت‌بندی طبیعی آنها به طرف جلو متمایل است و آنها روی چهار دست و پا راه می‌روند.

پس، آن‌چنان که طرفداران تکامل ادعا می‌کنند، آیا شیوه بر روی دو پا راه رفتن، شکل تکامل یافته راه رفتن با چهار دست و پای بوزینه‌هاست؟ البته خیر. تحقیقات نشان داده‌اند که در شیوه بر روی دو پا راه رفتن هیچ‌گاه تکاملی رخ نداده است و امکان وقوع آن نیز وجود ندارد.

تفاوت بسیار میان انسان و بوزینه تنها محدود به شیوه راه رفتن نمی‌شود. مسائل فراوانی است که هنوز شرحی درباره آن داده نشده است؛ مثل گنجایش مغز و توانایی سخن گفتن. الاین مورگان (Elaine Morgan) تکامل‌گرای دیرینه‌شناس انسانهای اولیه درباره همین موضوع اعتراف می‌کند:

«چهار مورد از مهم‌ترین راز و رمزهای انسانها از این قرار است: (۱) چرا آنها روی دو پا راه می‌روند؟ (۲) چرا آنها موهایشان را از دست دادند؟ (۳) چرا آنها مغزهایشان تا بدین حد بزرگ شده‌اند؟ (۴) چرا آنها تکلم را آموختند؟»

پاسخ درست به این پرسشها این است: (۱) ما هنوز نمی‌دانیم. (۲) ما هنوز نمی‌دانیم. (۳) ما هنوز نمی‌دانیم. (۴) ما هنوز نمی‌دانیم.

فهرست پرسشها را می‌توان همچنان ادامه داد، بی‌آن که تأثیری بر یکنواختی پاسخها داشته باشد»^(۳).

معجزه سلول و پایان تئوری تکامل

ساختار پیچیده سلولهای زنده در زمان داروین ناشناخته بود و صرف نسبت دادن حیات به «تصادف و شرایط طبیعی» از نظر هواداران تکامل قانع‌کننده به نظر می‌رسید. فناوری قرن بیستم، به جزئی‌ترین بخشهای زندگی رسوخ کرده و آشکار ساخته است که سلول، پیچیده‌ترین سیستمی است که بشر تاکنون با آن مواجه شده است. امروزه می‌دانیم که سلول دارای نیروگاههایی است که انرژی لازم خود را تولید می‌کنند، دارای کارخانه‌هایی است که آنزیمها و هورمونهای مورد نیاز حیات را می‌سازند، دارای بانک اطلاعاتی است که حاوی تمامی اطلاعات لازم درباره تمام فرآورده‌هایی است که باید به وجود آیند، دارای سیستمها و خط لوله‌های پیچیده انتقالی است که مواد و محصولات خام را از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر حمل می‌کنند، دارای آزمایشگاهها و تصفیه‌خانه‌های پیشرفته‌ای است که مواد خام خارجی را به بخشهای قابل استفاده تبدیل می‌کنند و دارای غشای مخصوص سلولی است که مواد ورودی و خروجی را تحت کنترل دارد. همه اینها تنها بخش کوچکی از این سیستم پیچیده باورنکردنی را تشکیل می‌دهد.

دبلیو. اِیچ. تورپ (Thorpe)، دانشمند تکامل‌گرا اعتراف می‌کند که «ابتدایی‌ترین نوع سلول دارای «مکانیزمی» است که به طور تصورناپذیری پیچیده‌تر از هر ماشینی است که تاکنون بشر در ذهن و نه در عمل، طراحی کرده است»^(۴).

آیا DNA می‌تواند تصادفی به وجود آید؟

کلیه اطلاعات مربوط به موجودات زنده در مولکول DNA ذخیره شده است. این روش ذخیره اطلاعات که نقش حیاتی باور نکردنی دارد، شاهد روشنی است بر اینکه حیات از روی تصادف به وجود نیامده است، بلکه به طور هدفمندی طراحی شده یا بهتر است بگوییم به طور شگفت‌انگیزی خلق شده است.

در اینجا نکته مهمی وجود دارد که شایسته توجه است. اگر قرار باشد اطلاعات ذخیره شده در DNA نوشته شود، لازمه آن فراهم‌سازی کتابخانه بزرگی با ۹۰۰ جلد کتاب ۵۰۰ صفحه‌ای است؛ اما اطلاعاتی که این کتابخانه بزرگ نگاهداری می‌کند در مولکولهای DNA داخل هسته سلول رمزنویسی می‌شود؛ هسته‌ای که بسیار کوچک‌تر از ۱۰۰۱ يك سلول يك میلیمتری است. يك اشتباه در توالی نئوکلیدهای سازنده ژن، آن ژن را کاملاً بی‌حاصل می‌سازد. وقتی در نظر می‌گیریم که ۲۰۰۰۰۰ ژن در بدن انسان وجود دارد، آشکارتر می‌شود که چگونه شکل‌گیری میلیون‌ها نئوکلیدهای سازنده این ژنها با توالی درست، از سر تصادف، امری ناممکن است.

بر اساس حساب احتمالات روشن می‌شود که مولکولهای پیچیده‌ای همچون پروتئینها و اسیدنئوکلیکها (RNA) و DNA تاکنون نتوانستند از سر تصادف و مستقل از هم شکل گرفته باشند. با این حال، هواداران تکامل مجبور به رویارویی با مشکلی حتی بزرگ‌تر هستند که این مولکولهای پیچیده برای حفظ حیات باید هم‌زمان با هم ادامه حیات دهند. تئوری تکامل با این الزام کاملاً از پا در می‌آید. اینجاست که برخی از هواداران برجسته تکامل مجبور به اعتراف شدند؛ مثلاً دکتر لسلی اورجل (Leslie Orgel) تکامل‌گرای مشهور، همکار نزدیک استانی میلر و فرانسیس کمربک از دانشگاه سان دیگو کالیفرنیا می‌گوید:

«کاملاً ناممکن است که پروتئینها و نوکلئیک اسیدها که ساختمانی پیچیده دارند، به طور ناگهانی در يك جا و در يك زمان به وجود آمده باشند. همچنین وجود یکی بدون دیگری نیز ناممکن به نظر می‌آید. و بدین‌رو، در نگاه اول باید نتیجه گرفت که حیات در حقیقت هیچ‌گاه منشأ شیمیایی نمی‌توانست داشته باشد»^(۵).

قانون ترمودینامیک بر این اساس استوار است که شرایط طبیعی همیشه به بی‌نظمی و گمراهی اطلاعاتی گرایش دارد و تئوری تکامل - که کاملاً با این قانون در تناقض است - يك باور غیر علمی است.

بدین‌سان آشکار شد که نظریه تکامل هیچ مبنای علمی ندارد، اما بسیاری از مردم از این مسئله آگاهی ندارند و گمان می‌کنند که تکامل يك حقیقت علمی است. مهم‌ترین علت آن، این است که این نیرنگ حاصل شست و شوی مداوم مغزی و تبلیغات رسانه‌ها درباره تکامل است. با نگاهی دقیق به رسانه‌های غربی

همواره با اخباری روبه‌رو می‌شویم که نظریه تکامل را علم می‌کنند. بنگاه‌های مهم رسانه‌ای و نشریات شناخته شده و مورد توجه هر چندگاه این موضوع را مطرح می‌کنند. با بررسی شیوه کار آنها، این گمان به‌وجود می‌آید که این نظریه، حقیقتی کاملاً ثابت شده است و هیچ جای بحث درباره آن نیست.

رسانه‌ها و مراکز تحصیلی که در سلطه قدرتمندان ضد مذهبی می‌باشند، مدعیان دیدگاه تکامل هستند و این نظریه را به جامعه تحمیل می‌کنند. تحمیل این نظریه به قدری تأثیرگذار است که تکامل را تبدیل به عقیده کرده، به گونه‌ای که هرگز نتوان آن را مردود دانست.

در کنار قوانین علمی، شواهد بسیاری دیگر نیز وجود دارد که نظریه تکامل را بی‌اعتبار می‌سازد. هر چند این نظریه ماسک علمی بر چهره زده است، اما چیزی جز نیرنگ نیست؛ نیرنگی که تنها به سود فلسفه مادی‌گرایی از آن دفاع می‌شود، نیرنگی که مبنای علمی ندارد، بلکه بر اساس شست و شوی مغزی، تبلیغات و فریبکاری شکل گرفته است.

با این حال، تئوری تکامل، در همان آغازین گام به شکست می‌انجامد؛ زیرا هواداران آن نمی‌توانند حتی شکل‌گیری یک پروتئین را بر این اساس شرح دهند. نه قوانین احتمالات و نه قوانین فیزیک و شیمی هیچ گونه توضیحی برای شکل‌گیری تصادفی حیات ندارند.

روح، بزرگ‌ترین مانع نظریه تکامل

موجودات فراوانی در دنیا وجود دارند که به یکدیگر شبیه‌اند؛ مثلاً بسیاری از موجودات به اسب، یا گربه شباهت دارند و بسیاری از حشرات شبیه هم به نظر می‌آیند. این شباهتها، کسی را متعجب نمی‌کند.

شباهتهای ظاهری انسان و بوزینه توجه بسیار زیادی برانگیخته است. این توهم گاه تا آنجا پیش می‌رود که برخی را به اعتقاد به نظریه دروغین تکامل وا می‌دارد؛ اما واقعیت این است که این شباهتهای ظاهری انسانها و بوزینه‌ها بیانگر هیچ حقیقتی نیست.

به رغم مشابهتهای ظاهری، بین انسان و بوزینه تفاوت‌های بسیار بزرگی وجود دارد. بوزینه، حیوانی است که هیچ تفاوتی با اسب یا سگ ندارد؛ اما انسان موجود هوشمند و دارای اراده‌ای قوی است که می‌تواند فکر کند، سخن بگوید، بفهمد، تصمیم بگیرد و قضاوت کند. همه این ویژگیها جزء کارکردهای روح است که تنها انسان از آن برخوردار است. روح مهم‌ترین شکافی است که در تفاوت بسیار عمده انسان با دیگر مخلوقات خودنمایی می‌کند. هیچ شباهت جسمی نمی‌تواند این شکاف بزرگ میان انسان و دیگر موجودات زنده را به هم نزدیک کند. در طبیعت، تنها موجود زنده‌ای که دارای روح می‌باشد انسان است.

ماتریالیستها، گرفتار بزرگترین دام تاریخ

فضای وحشتی که تمامی محافل ماتریالیستی را دربر گرفته، نشان می‌دهد که ماتریالیستها به طور کامل با شکست مواجه شدند، به گونه‌ای که در تاریخ سابقه نداشته است. حقیقت این است که ماده فقط ادراکی است که علوم جدید آن را اثبات کرده و به طور بسیار روشن، بی‌پرده و قاطع مطرح ساختند.

در تمام تاریخ بشر، همواره تفکر ماتریالیستی وجود داشته است. ماتریالیستها که به خود و فلسفه خود بسیار اطمینان داشتند، در مقابل خداوندی که آنها را آفرید قد علم کردند. سناریویی که آنها ساختند بر این باور است که ماده آغاز و فرجامی ندارد و نمی‌تواند آفریننده‌ای داشته باشد. در حالی که آنها تنها به دلیل خوی نخوت و تکبر خویش خداوند را منکرند، به ماده‌ای پناه آورده‌اند که به گمان آنها دارای وجود واقعی است. آنها به قدری به این فلسفه اعتماد داشتند که گمان می‌کردند هیچ‌گاه نمی‌توان بحثی را مطرح کرد که به ابطال آن بپردازد.

پیوند خونین: داروینیسیم و کمونیسیم

کمونیسیمها همواره از جمله خشن‌ترین مدافعان تئوری داروین بوده‌اند. قدمت ارتباط داروینیسیم و کمونیسیم به پایه‌گذاران این دو مکتب باز می‌گردد. مارکس و انگلس، پایه‌گذاران کمونیسیم، کتاب منشأ انواع داروین را بلافاصله پس از انتشار مطالعه کردند و مجذوب دیدگاه «ماتریالیسم دیالکتیک» آن شدند. مکاتبات مارکس و انگلس نشان می‌دهد که آنها نظریه داروین را «دارای مبنای تاریخ طبیعی برای کمونیسیم» می‌دانستند. کمونیسیمهای روسی پیرو مارکس و انگلس مثل لنین، تروتسکی و استالین، همگی با نظریه تکامل داروین موافق بودند. پلخانوف (Plekkanov) که از او به عنوان پایه‌گذار کمونیسیم روسی یاد می‌شود، مارکسیسم را «داروینیسیم علوم اجتماعی» قلمداد می‌کند^(۱).

تئوری تکامل ادعا می‌کند که موجودات زنده حاصل تصادف هستند و کمونیسیم، به منزله ایدئولوژی الحادی به همین دلیل با داروینیسیم پیوندهای عمیقی دارد. افزون بر این، تئوری تکامل بر این فرضیه استوار است که تحول در طبیعت در سایه منازعه ممکن می‌شود (به بیان دیگر «تنازع بقا») و این فرضیه، مفهوم «دیالکتیک» را که اساس کمونیسیم است مورد حمایت قرار می‌دهد.

اگر مفهوم «منازعه دیالکتیکی» کمونیسیم را که حدود ۱۲۰ میلیون نفر را در طول قرن بیستم به هلاکت رسانده است مورد مذاقه قرار دهیم، ابعاد فاجعه‌ای که داروینیسیم روی کره زمین به وجود آورده، بهتر درک می‌کنیم.

داروینیسیم و تروریسم

داروینیسیم ریشه ایدئولوژیهای مختلف خشونت‌طلبی است که در قرن بیستم درد و رنج فراوانی را برای بشر به بار آورد. مفهوم اصلی این موضوع و این مکتب این است: «جنگیدن با هر کسی که از ما نیست». به بیان دیگر، در دنیا، اعتقادات، جهان‌بینی‌ها و فلسفه‌های مختلفی وجود دارد. بسیار طبیعی است که همه این عقاید متفاوت علیه همدیگر در تلاش‌اند، اما این مواضع مختلف در یکی از دو شیوه زیر می‌توانند به یکدیگر چشم داشته باشند:

۱- آنها می‌توانند به‌وجود عقایدی که مثل آنها نیست، احترام بگذارند، و سعی کنند تا با یکدیگر گفت و گو کنند و برای این منظور از شیوه انسانی بهره‌گیرند. در واقع، این، شیوه‌ای است که با اخلاق قرآنی مطابقت دارد.

۲- آنها می‌توانند با یکدیگر بجنگند و با از بین بردن دیگری منافع خود را تأمین کنند. به بیان دیگر، مثل یک حیوان وحشی رفتار کنند. این روشی است که ماتریالیسم؛ یعنی غیرمذهبی‌ها به کار می‌گیرند. تروریسم و وحشت بیرونی چیزی غیر از دیدگاه دوم نیست.

زمانی که اختلاف میان این دو رویکرد را در نظر بگیریم، درمی‌یابیم که اعتقاد «انسان، حیوان مبارز» که داروینیسیم ناخودآگاه به مردم تحمیل کرد، از تأثیر فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. افراد و گروه‌هایی که شیوه منازعه را برگزیدند، شاید هیچ‌گاه از داروینیسیم و اصول مبتنی بر این مکتب چیزی نشنیده باشند؛ اما در پایان روز، آنها خود را با دیدگاه کسانی که مبنای فلسفی آن بر داروینیسیم استوار است هم‌عقیده می‌یابند. آنچه آنها را به باور داشتن به این دیدگاه می‌کشاند، شعارهای داروینیسیم است؛ از قبیل «در دنیا، بقا با قدرت است»، «ماهی بزرگ ماهیهای کوچک را می‌بلعد»، «جنگ مقدس است»، و «انسان با برپایی جنگ پیشرفت می‌کند». اگر داروینیسیم را دور اندازیم، این شعارها تو خالی خواهد بود.

در حقیقت، زمانی که داروینیسیم کنار گذاشته شود، هیچ فلسفه «نزاع» باقی نخواهد ماند. هر سه دین الهی که بیشتر مردم دنیا به آنها ایمان دارند؛ یعنی اسلام، مسیحیت، و یهودیت، با خشونت مخالف‌اند. هر سه دین پیام‌آور صلح و همزیستی در دنیا هستند و با کشتار مردم بی‌گناه و درد و رنج و شکنجه مخالف‌اند. نزاع و خشونت، با اخلاق که خداوند برای بشر مقرر ساخته است در تعارض‌اند و دارای مفاهیمی غیرمعمول و تحمیلی هستند؛ اما داروینیسیم نزاع و خشونت را می‌خواهد و آنها را طبیعی و موجه جلوه می‌دهد.

... به همین دلیل است که آنها بی‌باکانه مرتکب جنایتی می‌شوند که مذهب آن را حرام ساخته است و بدین طریق مذهب را در چشم مردم بدنام می‌کنند. بدین‌سان، ریشه تروریسم که همچون بلیه‌ای همه‌کره زمین را دربر گرفته است، نه از ادیان الهی که برخاسته از الحاد است و تعبیر الحاد در روزگار ما «داروینیسیم و ماتریالیسم» است.

با توجه به آنچه گفته شد، قرن بیست و یکم را باید نقطه عطف تاریخ بشر قلمداد کرد؛ چرا که جامعه بشری به طور کلی، به واقعیت‌های الهی پی خواهد برد و به سوی خداوند که وجود مطلق است هدایت خواهد شد. در قرن بیست و یکم، عقاید ماتریالیستی قرن نوزدهم به زباله‌دان تاریخ خواهد پیوست و بشر به وجود خداوند و خلقت او باور خواهد داشت، حقایقی چون لامکان و لازمان را درک خواهد کرد، و خود را از حجاب‌های کهن، نیرنگ‌ها و خرافاتی که بر این حقایق سایه افکنده‌اند رها خواهد کرد. هیچ‌پنداری نخواهد توانست دستیابی به این حقیقت روشن و گریزناپذیر را ناممکن سازد.

پی دی اف شده توسط:

www.ejazquran.ir

<http://believe.blogspot.com>

<http://islam-pdf.persianguig.ir>

<http://thequran.persianguig.ir>

با تشکر از آقای هارون یحیی و مترجم کتاب به خاطر در اختیار گذاشتن ترجمه‌ی فارسی کتاب.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**